



نوشته محمود حبیقل - استرالیا

ما حرکتیم بطنی کرده، ولی هر بار اینکه مسعود را در میدان تنها میافتم و میدیدم که باز هم به پا می ایستد و مقاومت میکند. روحیه مبارزه یکبار دیگر در وجودم جان میگرفت.

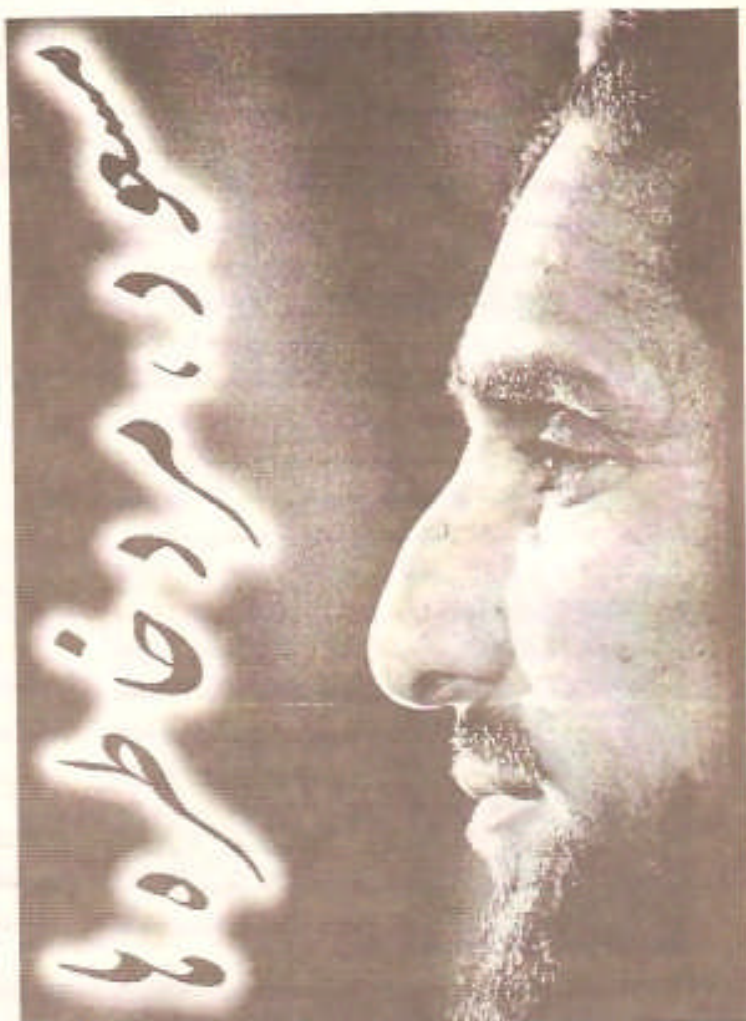
ای که ما را گردش چشم عقاب آموختی

دیدم بیدار خود را از چه خواب آموختی

مسعود طی سه دهه زندگی پر یار و فعال سیاسی، نظامی و اجتماعی خویش از طریق معاشرت روزانه با مردمان عادی وطن ما، دید و یازدهید ها و گفتگو ها با قوماندانان مجاهدین و متنفذین، سفر ها و سخنرانی ها در مجامع مختلف، مصاحبه ها با خبر نگاران، ملاقات ها با سیاستمداران افغانی و خارجی و رجال برجسته جهان و غیره در قلوب دوست و دشمن جا گرفت و نزد مقبولین انسان از خود خاطرات تاریخی و دوست داشتنی به جا گذاشت. در اینجا میخواهم خاطره ای را مختصراً تقدیم دوستان خواننده کنم که بیانگر علاقه و وابستگی خاص شهید مسعود با هنر مهندسی بود، چیزی که در مقایسه با دیگر ابعاد زندگی اش کمتر مورد بحث قرار گرفته است.

وقتی شنیدم که جسد مطهر آن رادمرد تاریخ را بالای تپه سرپنجه در دوه پتختر به خاک سپردند، خاطره شیرینی پیشی چشمم مجسم شد... لحاظاتی به خاطرم زنده گشت که فصل بهار ۱۳۷۸ بود و من در پنجشیر بودم و آمر صاحب شهید بیک روز تمام را جهت نشان دادن چند مساحه تعمیراتی برایم اختصاص داده بود.

مساحه اول، بلندی عقب منزل خودش بود که در محوطه حویلی بالای دامنه کوه قرار داشت. از بلندی تا پایین نزدیک منزلش، خودش براس عالی صفتحه حائقی را با ذوق خاصی سنگکاری کرده بود. از بین آن صفتحه ها و از دل آن سنگ ها آشکار کوچکی آب پس شیرین و شفاف را از دریا به منزلش میاورد. من از آن آشکار چندین بار نوشیدم و چندین بار وضو گرفتم و شیرینی آب آن هنوز به دهنم باقیست. بعد از بالا شدن به مرتفع ترین صفتحه، آمر صاحب گفت که میخواهد در آنجا یک تعمیری آباد نمایند که دارای یک اتاق بزرگ نشیمن (۱۰ متر در ۵ متر)، یک اتاق خواب، یک کتابخانه، یک آشپزخانه و یک نشانی باشند. او اضافه نمود که هدف از احداث همچو یک منزل اینست تا در حالات خاص به آن اتاق بزرگ برود و از آن به صفت یک خلوتگاه استفاده نماید. او گفت که علاقه دارد تا در آن اتاق به تنهایی با پاهای لیج، گرد گرد قدم بزند و روی قضایا فکر کند. من بعد از شنیدن سکج های ابتدائی آن منزل را با در نظر داشت هدایات و تخصیص و کرکتر خودش برایش تهیه نمودم و تمام تعمیر را خلوتگاه تور گذاشتم. بعد ها از آمر صاحب شنیدم که در پروگرام احداث آن تعمیر، آسایشگاه تسامیلی نیز ضم گردید. قلهذا در مشوره با سایر مهندسین بعضی اضافات و تعدیلات در آن سکج ها صورت گرفت.



هنوز مشکل است که واقعیت تلخ فقدان بزرگمرد تاریخ احمد شاه مسعود را پذیرفت و به پادشاهی نوحه سرانی کرد.

مشکل است که مسعود را مرده اعلان کرد خیلی مشکل است که تصور کرد مسعود دیگر در زیر خاک خوابیده است. و برای ابد از میان ما رفته است! مسعود طی سی سال خدمتگذاری و مبارزه پیگیر دیگر از قلمه های شامخ آزادی و شرف و اقتدار بالاتر رفته بود و یک نسل بنا کار و یکبار و اصول و مکتب او خو کرده بود.

در اولین روز های حادثه حمله انتحاری به جان مسعود، اکثری از داخل کشور به ما اطمینان میدادند که وی در حالیکه جراحات خیلی عمیق برداشته بود، با پای خود از محل حادثه بیرون شد... من این را به آسانی باور میکردم... مسعود در بدترین شرایط هم باید با قامت رسا ایستاد میشد و بخاطر محرک نگهداشتن دیگران قدم میزد... و مسئول شرف و آزادی باید هم تا آخرین رفق حیات با قامت رسا به پیشگاه خدا میرفت... انساج مسعود شاید از مقاوم ترین انساج انسان عصر ما در روی زمین بوده باشد... به خاطر دارم در پیچ و خم مقاومت در مقابل متجاوزین، گاهگاهی بروز خستگی ها باعث میشد تا در انجام مسوولیت





ساحه دوم، مکتب بازارک بود (تازه شنیده ام که اکنون به لیسۀ شهید احمد شاه مسعود سمنی گردیده است). مکتب در جوار دریای پازنده موقعیت داشت و دارای صنف های درسی در دو طرف یک حویلی کلان بود، حویلی به طرف دریا پاز بود آمر صاحب از من تقاضا نمود تا در همان جناح دریا طرح یک تعمیر سه طبقه نی را بریزم که شامل یک ادپتورپوم، دلاتر و مهمانخانه باشد، روز بعدی مهندس محل را حاضر نمود تا طرحی را که قبلا در اینمورد ریخته شده بود، برایم شرح دهد. بعدا خودش تغییراتی را که باید صورت میگرفت یک به یک بیان نمود.

ساحه سوم، قسمت بالائی یکی از تپه های نزدیک بازارک (که به گمان قوی شاید همان سرپچه بوده باشد) بود و گفت که آن از بلندی های دوست داشتنی اش است. از من خواست تا طرح اعمار یک مرکز سوق و اداره و هوتل یا مهمانخانه را بالای آن تپه بریزم. میخواست مرکز سوق و اداره در زیر زمین و هوتل یا مهمانخانه بالای آن اعمار گردد. من دعوتش را پذیرفتم و بالتور خواستم تا از ساحه هموار در بالای تپه عکس بگیرم تا باشد که بعدا با استفاده از عکس بتوانم سنج های ابتدائی را تهیه نمایم. گفتم برای اینکه پهنای ارتفاع ساحه را در مقایسه به کوه های اطراف آن از روی عکس پیدا درست حدس زده بتوانم به یک واحد مقیاس ضرورت است. آمر صاحب شهید خندید، در مقابل کمره ایستاد و گفت: ایته مه واحد مقیاس! و بعد تر گفت که: اگه نی فد موه نو درست نی فمی که چند است. بیا خودت هم ایستاد شو. قد خوده بهتر میلانی و به این ترتیب هر دو بالای آن تپه ایستادیم و داکتر صاحب عبدالله عکس ما را گرفت.

مسعود به مهندسی علاقه و استعداد خاصی داشت، وقتی صحبت از تعمیر یک بنا میشد، دفعتا چشمالش برق میزد و به دقت تمام به آن گوش میداد بخاطر این است که یک شب برای فریب دوساعت بالای نقشه تعمیر جدید در مکتب بازارک با شور و شوق خاص با من بحث و مناقشه داشت. میخواست منقولیت سنج های من را بداند. از تعداد پنه های زینه گرفته تا کلاهی و موقعیت اتاق ها و دروازه ها و کلکین ها و جهت آفتاب همه را زیر سوال قرار میداد و به دقت جوابهایم را می شنید و ارزیابی میکرد. مسعود باز ها گفته بود که در یک افغانستان آزاد و آرام شاید او به صفت یک مهندس ماهر در خدمت مردم میبود.

باری از قیرویزی سرک پنجشیر با من سخن گفت و از من جویای نظر گردید. تصمیم داشت تا با وجود شرایط ضیق و کمبودی امکانات کار آن آغاز گردد. این در حالاتی بود که نیرو های دولت در برابر نهاجمات پی در پی دشمن در شمالی و تجار در حالت دفاع قرار داشت. خریداری و انتقال قیر از طریق مزار شریف و شاهراه سالک (مزار تا هنوز اشغال نگردیده بود و شاهراه سالک تحت تسلط دولت قرار داشت) و کمیودی و سابط نقلیه و سرک سازی چلچ اساسی را تشکیل میداد. من در آن لحظات اول در اینمورد کدام نظریه نی بخصوصی نداشتم ولی وقتی پنجشیر را دریمه هلیکوپتر ترک میگفتم دفعتا از هوا زیبایی طبیعی

خدا داد آن دره توجه ام را یکبار دیگر جلب نمود و درحالیکه چشمانم با امواج مست و غروشان دریای پنجشیر بازی میکرد به فکرم گشت که شاید در پهلوی مشکلات تخیلی موجودیت قیر به زیبایی آن دره صدمه وارد کند. لذا به آمر صاحب شهید پیامی فرستادم که بجای قیر سرک را با قطعات برش شده سنگ های گلوله طبیعی (که در دامنه کوه ها و کنار دریا بطور وافر وجود داشت) فرش نمایند. برای مدتی از آمر صاحب جویای نگرتم، فکر کردم که یا پیام برایش نرسیده و یا اینکه نظریه برایش جالب و معقول نبوده، لذا من هم قراموشش کردم. قریب یکسال بعد، در حالیکه آمر صاحب شهید در تخرار تشریف آورده بود و جنگ را در مقابل حملات متجاوزین رهبری میکرد، در جریان یک صحبت تیلیفونی دفعتا از من پرسید: در زیر آن قطعات سنگی، ریگ خوب است یا کانکریت؟ من که موضوع را کاملا قراموش کرده بودم نمیفهمیدم که از چه صحبت میکنند.

آخرین چیزیکه در مورد عشق و علاقه شهید مسعود به مهندسی و آبادی کشور شنیدم، پروگرام اعمار یک موزیمی بود در پروان، به تاریخ اول اگست سال جاری (۱۰ اسد ۱۳۸۰) برایم از وطن احوال رسید که آمر صاحب تصمیم گرفته بود تاجت حفظ بعضی از آثار به بنما رفته تاریخی که در مناطق تحت تسلط دولت دریافت گردیده بود، موزیمی را بنا نهاد اینکار وقتی صورت میگرفت که هنوز خاطره تلخ تخریب مجسمه های بودا و سایر آثار عتیقه کشور ما به دست پاکستانی ها و تروریستان و طالبان بی فرهنگ در ذهن جہانیان تازه بود، در پیام از من تقاضا شده بود تا در صورت امکان سنج های را برای این تعمیر تهیه نمایم. من که ضرورت عاجل این ابتکار را در داخل کشور و ارزش سمبولیک آنرا به سطح جهان بخوبی درک میکردم با وجود مصروفیت های بیش از حد با شور و شوق فراوان به آن علاقه گرفتم. آرزوی من این بود تا این پروژه یک موزیم جنگی را نیز با خود داشته باشد تا ریکارد تجاوزات انگلیس و روس و پاکستان (و اینک هم عملیات التلاف بین المللی برضد تروریسم) در آن گنجایند شود. هستا فکر کردم که باید پای پولسکو به این پروژه کلتوری کشانیده شود. بعد از جمع آوری معلومات بیشتر در مورد موقعیت، کلاهی زمین و موجودیت مواد تعمیراتی در ساحه و غیره خود را آماده ساختم تا یک راپور بررسی امکانات این پروژه را برای قدیم به پولسکو تهیه نمایم. این تقریبات را به آمر صاحب شهید انتقال دادم. خامخا که اجرای این پروژه از طریق پولسکو مدت طولانی را در بر میگرفت. لذا اطلاع رسید که بنا بر ضرورت های عاجل سنگ نهادهای یک تعمیر موقتی برای موزیم گذاشته شد و بهتر است که بالای طرح طویل المدت کار شود. هنوز طرح های مختلف با خیالاتم بازی میکرد که خیر جانگناه و پس نکاتدهنده ترور و بعدا هم شهادت آن طراح طراحان و بزرگمرد میدان نبرد، معرفت و عمران همه را پاشان ساخت...

خداوند بزرگ روح آن شهید گرامی را شاد و آرمان هایش را پسر آورده گرداند. آمین.







# دلمړې ویرگې



د غونډ و پرځه

دوری دمیانشستی ۲۶  
نیټه: د اسلام لوی با تور  
مارشال، ستر مجاهد احمد  
شاه مسعود سپیڅلی بشره  
په پر تمین ډول د هغه په زین  
نځای پنجشیر کښی خاوری  
ته وسپارل شو.

احمد شاه مسعود دغه  
د افغانستان پیاوړی غښستی  
مجاهد، ستر پاته مشرکی، د  
افغانستان د اسلامی دولت د

دفاع وزیر، دوری د میاشتی په اته لسمه ورځ دیوه ځان وژنه  
پېښه کښی، ددوه ترورېست عرب چه د ژور تالېست په جامه کښی  
پر یونی وو، شهانته ورسید.

د اسلام لوی اوږه ور با تور مارشال، د افغانستان د اسلامی  
دولت مرستیال او دفاع د وزارت وزیر احمدشاه مسعود جنازه  
داووبجو او څلویښتو دقیقو په شاو خواکښی، میلنډو خیر  
رسونکو او بهرنی قیلم اخستونکو سره د پنجشیر بازارک ته  
ورسید.

دچورلکودنا ستون په ډگر کښی د افغانستان د اسلامی دولت  
رئیس پروفیسور برهان الدین ربانی د دولت د لار ښوونی شوری  
غړی استاد عبد الرب رسول سیاف، د افغانستان د دفاع وزیر جنرال  
فهمیم، د بهرنیوچارو د وزارت مسئول دکتور عبد الله، محمد یونس  
قانونی، سید حسین انوری، حاجی عبدالقدیر د لار ښوونی دشوری  
غړی او په زړه وټو دپنجشیر، پروان، کاپیسا، بدخشان او نورو  
ولایاتو خلک حاضر وو، د مجاهدینو د لوی قوماندان د جنازی لمونځ  
د استاد ربانی په امامت، د زړه وټو خلکو په گډون ترسره شو.  
وروسته د احمدشاه مسعود د جنازی کت، د هغه دمورچلو د ملگرو په  
اوږو کښی ځانگړه ځای ته دیو میزایل په سر کښی کښودل شو.  
وروسته دیو زغر لرونکی گاډی په وسیله چه هغه کښی د  
احمدشاه مسعود دیار لس کلن ځوی (احمد) هم سپور وو، د هغه  
د آخرت کور و خواته چه ددی له کوره څخه څومتره لارده ور روان  
شو.

دسابوت په دواړوخوا وکښی پلتنیان خپلو ځانگرو و  
جاموسره د جنازی ملگرتیا کوله.

د افغانستان د مجاهدینو د زور و قوماندان احمدشاه مسعود  
د جنازه کادی دگډوډیرو لږو او ننگو خلکو تر مینځ او د هغه دمورچلو  
ملگرو په ساندی اوږا سره ورووو روان شو.

ویر لږو خلکو ساندی سره چه هیڅ کله دداسی ورځی سوچ  
و نشوای کولی په دندو کامونو او لاندی شعارونوسره!

کرانه مسعوده لار کښی دی شو، له میر څمنو څخه د شاد  
گلرنکه وینه غچ اخلو. مړدی وی پاکستان، مړدی وی طالبان، مړدی  
د لاند ځوی اسامه، د جنازی ملتیا کوله.

د شهید احمدشاه مسعود پاکه بشره خاوری ته د سپارلو په

وخت کښی دهواشی قوا  
چورلکو هغه پاتې چه  
د احمدشاه مسعود شهادت  
خپور او د خلکو پر مینځ  
شسیدل، چه خلک یی  
استقامت، زغم او میړانی ته  
بلل، کنه ټولنه چه د نری  
سیمو څخه، پنجشیر، تخار،  
بدخشان، پروان، کاپیسا او  
د کابل دشماله څخه راغلی وو  
نه منله چه هغه (احمدشاه  
مسعود) د تاریخ غښتی اشل

او د مقاومت لار غونی نامتو سړی شهید شوی وی، درست خلک دغه  
چاری یاندي حیران شوی وو.

پای کښی دلسو بجو او دېرشو دقیقو د پنجشیر داسم ترسره  
شو، او خلک خپل منلی، غښتی عزیز او لارښو د خاوری ته  
وسپارلو.

د ښځید و نه وروسته استاد ربانی دخپل وینا په ترڅ کښی  
ددغه لوی ویر، د افغانستان قهرمان مسلمانان او شهید پال ملت، او  
دغه کورنی ته مبارکی او خواخوږی وویل، استاد ربانی حاضرینو  
ته په خطاب کښی وویل: گران مسعود دموږ، د اسلامی جهاد او ملی  
پانځون پرتم او ښم وو، مؤمن، پیلی او سر پشیندونکی وو چه  
د اسلام په سر لوړی، رغو نه او پرتم تر لاسه کونود پاره مورچل په  
مورچل، غره په غره، راغه په راغه چنگیده، گران مسعود  
د افغانستان د اسلامی جهاد او پانځون د زغم او سر پشیندنه  
څرگندوی وو، د افغانستان د اسلامی دولت رئیس وویل: پیری پیری  
باید سترگه په لار اوسو، څوچه د زمان مور مسعود ته ورته ځوی  
وزیږوی، بیا استاد عبد الرب رسول سیاف د افغانستان د اسلامی  
دولت د رهبری شوری غړی په وینا ییل کي. دی داسی حال کښی  
چه ستونی یی غصه نیولی وه د خبرو په ترڅ کښی وویل:

د تاریخ په مطالعه کښی څرگند شوی دی چه مړدوران او  
توکران هرکله خپل لاسوته د لویو او آزادو میړنو په وینه ککې کړی  
دی، څرنگه چه د اسلام له تاریخه څخه معلومات لرو، حضرت عمر  
قاروق دیو غلام په وسیله او حضرت علی کرم الله وجهه دیو اجیر  
په وسیله شهیدان شوی دی. استاد سیاف زیاته کړه چه زه یو ۵۷  
کلن سپین پیره یم، کوچنیتوب کښی می خپل پلار له لاسه ورکړه  
دارنگه چه نور خپل پلار دمړینی له امله یتیم کیږی زه دمسعود  
ورور په مړینه یتیم شوی یم. له استاد سیاف نه وروسته داسی  
حال کښی چه هوا توده وه او بحاضرینو په ژپیلی سترگو کښی  
خاوره او گرد شوتی وه جنرال فهمیم چه د دفاع دوزارت دنده  
پرغاړه یی ایښودل شوی دی دخپل خبره په ترڅ کښی وویل: نن  
گښتن تعالی مونږ لوی آزمویښه سره مخامخ کړی یو او هغه  
دمونږ د ښو ټکی، زموږ د نږدی میړانه گران احمد شاه مسعود،  
دورتلو آزمویښه ده جنرال فهمیم زیاته کړه چه: آمر صاحب مسعود  
یوسړی نه وو هغه یو آرمان وو، هغه دیو فکری کرښه او د تفکر





داکتر امین رافقی - ورجینیا

باوجودیکه همه در فراقت می لبتد و خون انتقامت دورگها همگان  
خوش می زند، اما این تیدن خاواين انتقام جویی ها را می بینم که کسانلا  
همرنگ و هماهنگ نیستند، واین جداها را متفق ساختن - چنانچه عرض  
کردم - زینب دیگری یکار دارد. به روح پاکت قسم که پدینانه تقصاوت  
نمی کنم. بل بسیار واقعینانه و دور از تکلف باتو حرف می زنم.  
انهایم که بعد از شهادت، ترا، نه یک فرد بلکه یک ملت خطاب  
کردند. به عطائرت الله تو واقعا یک ملت بودی. بخاطری که آرمانهای  
جمعی همه ملت را تا اولین آخرین قطرة خونت مردانه بدوش کشیدی  
و دریغ که اجلت مهلت نداشت تا به سرمزول تحقق می رساندی.

حالا پیروان داشتی که خداوندشان بی شمار و قلب های شان  
اسلواز چشم های شان بداراست خود قرار می کشید که دیگر رهبر  
نداشتند و مجبور شد بازنگیری را که بر شما بوده باشد بودی. بر زمین  
بنا داشتند و به منزل مقصود برسانند. من گفتم این یار را برشاله های شان  
در کام تو است. و متفاوت دانا و دلسوس را است ما بکنم که آنها را مدد  
رسانده و با ملل شمع آزادی روشن کرد.

ای مسعود! در کمال میل می بینم که ای مبارز بی نظیر  
ما اگر ترا دیگر کسی نداند کاروان آزادی طلبان و محسن جویان هم  
میان نداریم، ولی ایملی را که تو برای ما کشیدی، انجان روشن و راست  
است که اگر جرئت کلام برداشتن در انرا داشته باشیم، کاروان آرزوهای  
پاک را به منزل هدف - اهدام رساند و به خورشید چشم ما که باز شدن  
به سینه حقیق، یکی دو گام شتر تاراج روح معنای تو در سینه ما حس  
خشنام دارد، و خون پر جوش تو در رگ های ما بهش افرین است.  
ما از تو خدیم بصورت جدی و بی  
چون فاصله بیت بود فاصله ما

ماریخه زرین تو امواز خواهیم ماند و راه معنای تو را خواهیم  
پیمود. ما پیام آزادی بهشتان را به سبیل های داشت خواهیم پیود و ما فر  
آن روز که شاهد آزادی و خوشحالی را از خوشحالی سوره شکران  
آزادی و به نام بزرگ تو را خواهیم کرد و تصور فاسقانه تو در سبیل  
آزادی به اعتقاد ما امواز آزادی را از آنچه مایه فاسد جوان هم ندانست  
که مسعود قهرمان هرگز نمرده است. برای همیشه زنده خواهد بود.

و در سبیل برای تسلیم خاطر و نجات ملت و به قیل را با شادکی  
بدر از غرقه تقدیم می کنیم.  
بعد از وفات تو ملت به زمین میاد  
در سینه های مردم حرف مزارقت

# بیاد مسعود شهید

احمد تاجدار را بیدند

همه در افتخارگاه زمان

احمد بوریا نشین مسعود

قلب تاریخ، فخر جاویدان

مسعود! ای شهید پاک! ای که روح ملائیت در کران پیکران رحمت  
خاص الهی کسب نوازش می کند، هیچ می دانی که رفتنت از دیده و دل  
های عاشقان هموطن جویبار های اشک و غون را چنان جاری کرد  
است که از خروش میلایش شجاة اطفال بیم و شین - دران می فرزند،  
وتالة دختران بی پدر و فریاد پسران بی مادر، و گریه پسران بی مادر  
و یزواک گلوسوز و چانگداز سگداران بی رهبر و زلزله پشیمان بی مستر  
و کاروان سالاران بی جرس، و آزادخواهان بی رهبر و پسران پیرگرم  
گشته، زمین و آسمان کشور ازاده ات را در هم پیچیده است؟

ای تو آن یکه مبارزی بودی که خورشید زندگی پرافتخار ات افق  
برای غروب نداشت، و گنهای بهار صفا و صداقت راست مصیبت هیچ  
پالیزی نمی توانست برسد سنگر حمت و استقامت را دوستان و دشمنان  
یکسان حسد می خوردند، دوستان که رسیدن به پایین ترین پله های  
نردبان شجاعت ترا بلندترین آرزوی شان می یافتند، و دشمنان که با  
هر خدنگ جگر و دوزخ ناگزیر به گورستان تاریخ می پیوستند.

بله، تنها تو بودی که چون دژ استوار در برابر همه مشکلات در راه  
رسیدن به هدف والا بیت که سرمزول آزادی، شکوه، جلال، عظمت  
و استقامت را درشت و روشن ترسیم کرده بود، استاده بزرگ و جان مصاف  
می دادی که اگر فردوسی در قید حیات بود، بدون تردید از رستم خبیالی  
اش می گشت، و به رستم حقیقت که نویسدی منی دوست و محب  
نداشت اگر شهنامه جایش را برای مسعود تانم افغان می کرد.

ای معشوق دلهای داغدار و خونین، ای آهوی غمت ایملی انزولا  
گو، ای قهرمان شکست ندیده، ای شمر خواننده در بستر شهادت، ای  
مهمان عزیز خدا!

بین که صفحه تاریخ آزادگاه را از آخر قطرة خونت جلیق رنگ  
جاودانه بخشیده ای که از حج این شستن و از هیچ انقراض مسوختن نمی  
پذیرد. تو که حسین وار در حرکه تعهد و بیعتات را در قریه ای نام آوازی  
بخت و اقبال کدام زینب بهاریم که بگوش جهان مستعدان  
استیاد، و هم به گوش های ناشنای زور گوینان و مستبدین رسانید  
بنولد!





# احمد شاه مسعود مجاهد راه خدا

محمد یعقوب شاه قاضی زاده

فَإِنْ تَكُنِ الْأَيُّدَانِ لِلْمَوْتِ اثْنَتَيْنِ فَقَتْلُ إِمْرِيءٍ بِالسَّيْفِ قَتْلُ اللَّهِ أَفْضَلُ  
اگر چنان است که بدنهای برای مرگ آفریده شده اند پس کشته شدن  
شخص در راه خدا با شمشیر بهتر است.

قبل از هر چیز اعتراف می نمایم که من آن نویسنده نیستم که بتوانم درباره شهادت جانگداز، بزرگ مبه سالار جهاد کبیر ملت مسلمان افغانستان چیزی بگویم یا درد فراق و اندوه فقدان او را منعکس نمایم. البته این امر را یاور دارم اگر بهترین نویسنده چهره دست و پا شاعری شیوا بیانی هم می بودم و می توانستم واژگان پرمحتوا، کلمات زیبا و جملات حماسی، شورانگیز و عاطفه برانگیز را برای بیان صفات، مجاهدات، فداکاریها، حماسه آفرینی ها، و قهرمانیهای او در خدمت بگیرم. باز نمی توانستم سیمای حقیقی او را به تصویر بکشم.

لذا به حکم این مقوله معروف عربی «ملا پدرک کله، لایترک کله» و به معنای این بیت خداوندگار بلخ که گفته است:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

و طبقه خودم می دانم به قدر توان خود - نه به میزان درخور او - یکی دو صفحه بنگارم و افتخار نمایم که در صف دوستانداران او قرار دارم و نام خود را در زیر نامهای خیل عظیم دوستانداران و ستایشگران او نگاشته می یابم.



توانست در سایه رفاه طلبی برایش به بهترین وجه ممکن میسر باشد چشم پوشید.

چرا یاد پر خاطره و نقش مهر او از لوح خاطر و ضمیر مردم مسلمان ما پاک شود؟

در حالی که او از سوی صاحبزنان بلند آوازه و شخصیت های شناخته شده در جهان به عناوین و القاب های چون: «پدیده سی نظیر و تکرار نشدنی...» «قناح جنگ سرد» «تابنده تاریخ نظامی جهان» «بزرگترین چریک قرن» «چریک مادرزاد» «پایدارتر از تایتلوت بنابارت» «مجاهد کبیر» «درخشان ترین چهره حماسه آفرین قرن» «قهرمان بزرگ پهنه خراسان بزرگ» «استثنای از امتثا» «انسان» فراموش نشدنی» «سیاستمدار برجسته» «فرمانده سلحشور و تسویه» «اسوه مقاومت و مردانگی» و... نامبردار گردیده که عزیز بودن و گرامی بودن آن را وجداناً و اخلاقاً بر مردم ما الزام می نماید.

آری، شهید احمدشاه مسعود بی هیچ تردیدی فرمانده دوستانداری و فراموش نشدنی بود. زیرا او همان آزاده سرودی بود که هیچگاه سر

آری، به گواه دوست و دشمن، شهید احمد شاه مسعود از لحاظ دیده وری، دشمن شناسی، پیگانه ستیزی، پایداری و مقاومت، به مثابه حصار امنیتی بسیار محکم و دژ تسخیرناپذیری در مقابل اشغالگران و متجاوزان به سرزمین افغانستان بوده است و علاوه بر آن وجود مقتضی او برای حفظ ثبات و استحکام امنیت در کشورهای همسایه و منطقه از اهمیت فوق العاده برخوردار بوده است.

اما جایگاه او در دیده و قلب مردم مسلمان و مجاهد ما بحيث سرو آزاده استقلال، نخل بلند قامت بوستان جهاد، منار عزت و آزادگی، سمبل افتدار و افتخار، چگونه نقش بسته که هرگز فراموش نخواهد شد. چرا چنین نباشد؟

در حالی که او به حث مبارز خستگی ناپذیر، مجاهد فی سبیل الله پاسدار ارزشهای دینی و ملی، حافظ استقلال و... از آغاز مبارزاتش، قریب به سه دهه از زندگانی با عزت و افتخار خود را در دفاع از جان، مال، ناموس، شرف و حیث مردم و تمامیت ارضی کشورش سپری نمود و در طول این مدت لحظه ناسود و از تمام لذت های زندگی که می





بدین علت از یاری یاریگرانش محروم می‌ماند. زیرا اینگونه سیاست‌ها و بازیه‌ها را متاقی شأن آزاد مردی و دیانت اسلامی می‌دید و با دیده‌وری خاص خود دورنشی موفقیت آمیزی را برای سیاستمداران وایسته و تابع اراده دیگران نمی‌دید.

این صفت برجسته و ممتاز او از پرازنده ترین صفات دوستداشتنی و ستودنی او بوده است که مردم آزاده افغانستان و آزادگان جهان هرگز آن را فراموش نخواهند کرد.

شهید بزرگوار ما، به خاطر شجاعت بی‌مثالش به « شیر پنجشیر » ملقب گردیده بود زیرا متجاوزان بعد از حملات پیاپی خود در قرارگاه و مرکز استحکام یافته او چنان شکست های فصاحت بازی خورده بودند که دیگر هرگز جرأت حمله به آن دره تسخیرناپذیر را نداشتند. بی تردید او شیر شجاعت و مردانگی بود، اما هرگز بسان شیری رحم و درنده خو نبود. بلکه او مسلمان بسیار مهربان، دلسوز، مشفق و با عاطفه بود که در برخورد هایش با مردم و همراهانش هیچگاه سختگیری و درشت خوئی نمی‌کرد و همواره آنان را با لطف و نرمخویی مورد خطاب قرار می‌داد. برای همین بود که افراد پیرامون او، او را از جان خود بیشتر دوست داشتند و در تمام نبردهای سخت و سنگین در کنارش وفادار مانده اند.

او حتی در برابر مخالفان خود که با سختی علیه او می‌جنگیدند و سرانجام به اسارت در می‌آمدند از حق و گذشت و برخورد های کریمانه و بزرگوارانه استفاده می‌کرد.

اعترافها و اعلام رضایت اسرای آزاد شده در جنگ ها گروهی، پاکستانی ها، طالبان و برخی از عرب ها بهترین گواه بر این حقانیت است.

سپه سالار بزرگ ما، تنها در عرصه نظامی شخصیت استثنایی و فخرمان محترم به فرد نبود. بلکه در امور سیاسی نیز یک رهبر تمام عیار بود. او در یک اظهار ناراضایتی از قدر ناشناسی و بی تفاوتی مردمان جهان نسبت به جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر آتش مهاجم و اشغالگر شوروی و اتحاد شدید از مداخلات نظامیان پاکستان که در حقیقت مردم مسلمان ما را از پشت خنجر زدند، درباره خطر افراط گرایی که تحت نام طالب تبارز یافته و از سوی پاکستانی ها تغذیه فکری و حمایت مالی و نظامی می‌شوند- شدیداً هشدار داده بود که گسترش و قدرت موج افراط گرایی در لباس دین، صلح و ثبات منطقه و جهان را به خطر می‌اندازد و بسیار ضرور است که جهانیان سرمد افغانستان را در خط مقدم این مبارزه عملاً یاری دهند و گفته بود این خطر برای جهانیان کمتر از خطر کمونیسم نیست.

متأسفانه دنیا این هشدار فرماتده جهادی و مسلمان را که عین واقعیت بود ناشنیده گرفت، اما پیش بینی او چنان با واقعیت پیوست که صاحب نظران از ژرف نگری و عمق بینش او حیرت زده شده اند. امروز که

سرافرازش در مقابل هیچ زورگویی خم نگردید. ولو هر اندازه نیرومند، بزرگ و با قدرت بوده است و در برابر هیچ تهدیدی تسلیم نگردید حتی اگر در سخت ترین شرایط دشوار قرار داشت و به هیچ ییگانه امتیاز نداد حتی در آن روزگاری که تقریباً با همزمان وفادار و محدودش تنها مانده بود و در قبال هیچ وعده و وعید دیگران، به چشمداشت چیزهای که بسیاری از فرماندهان قدرتمند نظامی و رهبران سیاسی را در تاریخ مبارزات و مجاهدات شان فریب داده است. دستاوردهای با ارزش جهادی، منافع و ارزشهای ملی کشورش را به معامله نگذازد، و همانند عناصر ضعیف الاراده، قدرت طلب و فرصت جو، نه تنها به پیشواز ییگانگان مهاجم نشناخت و مقدم ناپاک آنان را تلویحاً و تصریحاً گرامی نداشت، بلکه به اشغالگران بی دین و ملحد و به متجاوزان بی حیثیت و



شرف، هرگز فرصت و اجازه نداد تا در سرزمین آزادگان بمانند و خاک نظهر شده به خونهای پاک دو ملیون شهید راه خدا و آزادی را با نفس های مسموم و گامهای ناپاک و اهداف پلید خویش ملوث گردانند. غیرت، شهامت و مردانگی مردم ما را در تاریخ پر افتخارشان لکه دار نمائند. او در تمام تصمیم خود اعم از صلح و جنگ، ارتباط با دیگران و یا قطع آن، به اراده خود عمل می‌کرد و جز به اراده ملی و آرام مردم مسلمان خویش از دیکته های پیدا و پنهان هیچکس تبعیت نمی‌کرد، حتی اگر





حکم قضا و قدر الهی به سر رسید و به عالی ترین آرمان و آرزوی خود که شهادت در راه خدا بود نایل آمد، باید اذعان نماییم که مسعود عزیز مسئولیت دینی و ملی خود را به بهترین وجه ممکن ادا نمود و انشاء الله برترین درجه قبولی و موفقیت را از پیشگاه مردم و پروردگارش کسب نمود، سرافراز و پشانی بلند یا کارنامه سفید و عار از هرگونه لکه و سیاهی به جمع شهدای ابرار و خیل زندگان جاوید پیوست. روح و خاطر آرامش یافته او در جنات خلد پروردگار، دیگر به خاطر هیچ توطئه استکباری و استعماری و دسیسه های آبادی آنان آشفته و پریشان نمی گردد. خداوند او را به پاداش های وعده داده شده اش نایل گردانیده و از هرگونه دغدغه خاطر او را آسوده کرده است. این دشمنان اویند که مورد خشم جهانیان قرار گرفته اند و سخت به عذاب وجدان گرفتار آمده اند، نیز این قدر ناشناسان منتعم از برکت وجود اویند که دیگر آرامش و آسایش را برای همیشه از دست داده اند و پشیمانی کمتری سود را به آنها بر نمی گرداند.

دشمنان تمایب خواه و اربابان سودجوی آنان فکر می کردند با شهادت مسعود به اهداف خود می رسند، غافل از اینکه ریختن خون آن عید صالح خدا چنان موج خروشان می گردد که بساط آنها را برای همیشه تاریخ از میان بر می دارد.

اما پیام سرورانه و پیغام میسرانه مسعود و شهدای راه خدا و آزادی وطن برای همه همزمان و هوادارانش این است که به عطاهای خداوند دل بست باشند که بهتر از دنیا و مافیهاست و اجازه ندهند دشمنان دین و بشریت در درجه قبولی جهادشان خدشه وارد نمایند و ارزش دست آوردهای جهادی شان را گرد و غبار بی اعتبار گردانند.

ولدا یرمست که ادامه راه آن شهید بزرگوار و شهدای بشمار راه خدا و آزادی وطن را یا خودتکایی و جهاد اسلامی ادامه دهیم و آزادی را به شیوه آن آزاده مرد روزگار به ارمغان آوریم و نصرت را از خدا و همیاری مسلمانان راسخین بجوییم و فراموش نکنیم موفقیت در سایه اطاعت از بیگانگان مخاطره آمیز است و هیچ تضمین وجود ندارد که بیگانگان به اقتضای منافع شان ما را تنها بگذارند و یا در رسیدن به هدف به ما خیانت ورزند آنکه در وعده اش همه وفاست و خلاف نمی کند فقط خدمات.

ان تصروا الله يتصرکم و یشیت اقدامکم

و ما التصر الامن عند الله المریز الرحیم

او در میان ما نیست همه به حقانیت او در دشمنی با حکومت نظامی پاکستان اعتراف می نمایند و دشمن شناسی او را با حقیقت منطبق می دانند. مسعود انسان تاسیاس و قدرشناس نبود، او محبت ها و خدمات ملت پاکستان را نادیده نمی گرفت و نسبت به پیوندها و علائق اسلامی دو ملت مسلمان غافل نبود. اما از تمایب خواهی و توکرپروری نظامیان پاکستان که از سوی قشر ساده لوح و نادان به نام طالب نیز حمایت می شد بی نهایت دردمند بود و در این باره هرگز کوتاه هم نیامد و از جان عزیزش برای حفظ استقلال و منافع کشور و آزادی مردم مایه گذارد و اینجاست که مردم ما خود را مدیون غذاکارپهای او می دانند.

مسعود مسلمان، مجاهد، آزاده، توانا، دانا و شهید به قدری بزرگ بود که امروز جهاتیان یا توجه به نیازی که احساس می کنند نمی توانند خلاص وجودی او را پر نمایند و جایگزین مناسب و هم شأن او را برگزینند.

مسعود غار چشم دشمنان مهین ما بود که بیشتر از بیست و دو سال برای مرگ او توطئه چیدند و از تمام ابزار و امکانات علیه او استفاده کردند و علاوه بر دشمنانی مشخص و معلوم الحال او انسان های قدرشناس نفاق اندرون، متزلزل نیز بوده اند که از برکت مجاهدات او به مقام و امتیازاتی هم دست یافتند اما به خاطر وفایت ها و حسادت های درونی خویش مرگ او را از خدا نمی خواستند و گاهی در راستای اهداف دشمنانش عمل می کردند. اما امروز که خداوند مسعود و سعادت را یکجا از همه گرفته است و به خاطر ریختن خون پیگر بی گناه او و شومی جنایت سنگدلانه قاتلان تروریست و تاسیاسی این نامردمان قدرشناس زمین و آسمان را چنان خشمگین نموده و همه را در اسواج سهمگین "محیت و فتنه" گرفتار کرده است که ناگزیر باید انگشت حسرت به دندان بگیرند و عدم وجود او را ضایعه جبران ناپذیر بدانند و آرامش ناشی از وجود او را در زیر چتر حمایت هیچ قدرتی نیابند.

بهر صورت، دشمنان برای رسیدن به اهداف نامشروع خود خواستار مرگ او بودند اما پروردگار مسعود خواسته بود که او زنده بماند و در حیات پر افتخارش نقش های ماندگار بیاورند و برای عزت و اقتدار اسلام و مباحات مردم مجاهد خویش کارنامه های ارزشمند و بسا اعتباری به یادگار بگذارد و بر اوراق زرین تاریخ نیاکان کفر ستیز خود صفحات بسیار درخشان را بیفزاید.

اکنون که میاد مقرر و مهلت حیات آن سرور و سردار جهاد به





# در سوگ مجاہد کبیر مسعود عزیز

## عاشقی از خیل دلسوختگان مسعود عزیز

نعمیدانم حدیث نامه چون است

همی بینم که عنوانش زخون است

شکستنیایی محو از جان مهجور

که بار از طاقست مسکین فروزست

عنان گریه چون شاید گرفتار

که از دست شکستنیایی فروزست

ای اشک ها فروزیزدا فروزیزد که شما بهترین نوشداروی مائیم

زدگان و مصیبت دیدگان اید بی محابا فروزیزد که امروز روز عزاد و

ماتم بزرگ است. فروزیزد که امروز مبین در سوگ فرزند عزیزش سیاه

پوش است. روزیست که قافله سالار حریت و آزادی از این سرزمین رنج

والم و محنتکده سزایالم رخت سفر بسته به طسافت هر شبان شتافته و

محفل آرای شهیدان شده است.

ای شیر بیشه توحیدا ای در سرزمین ستم موج آفرین

پرکشیدن ناپهنگامست از

وادی خاک به سرمزل افلاک

برای شیفتگان و دلباختگان تا

باورانه و دور از انتظار بود چه

زود این ملت سرگشته و این

قوم جفا کشیده را در محضرای

پرهاموی دنیا و در گردابهای

موحش مرنوشت تنها گذاشتی و

رفتن. در نبود خورشید وجودت

این پروانه های سرگردان به کی رو آورند. هر وقت سیل مصائب و تواب

از هر سویر ما هجوم میبرد و غم سوزای زمانه تاب و توان ما ترا میریزد.

دیدار تو برای ما آرامش دل بود و تسکین خاطر. عکس رخ عزیزان از

دست رفته ما را در چهره تو میدیدیم. بوی شهیدان گلگون کفن ما را از

وجود تو استشمام میکردیم. سیاحت رنگار هم از دل می زدود و لیختند

ملیحت شادی و شط بر قلبها میریخت.

ای معصوم قریانی جهاندا

هرگز در باور ما نمی گنجد تو دیگر در میان ما نباشی. در نبود تو،

ای لوبد میبده، چگونه این شب دیخور بصبح الحامد.

یارب چه گناه است که بمنزل نرسیدیم

یکدم نفس پاک براحث تکشیدیم

سرگشته به ویرانه عالم دودیدیم

روز خوش در خانه روزگار ندیدیم

ای سرو بلند ایستادگی ای قله پر صلابت ایمان ای که رشادت و

پایداریت در عرصه های کار زار دیباجه فقر و شرف عالم گشت

بر خیز! که همزمان سنگ نشین همه چشم به انتظار اند. برخیز! از

قراز کوهها و سینه شیخ صخره جدا ماست.

بپنگان. که قریاد هیبتشای مستشست زهر

مرگ و نیشی بر دل سیاه دشمن میریزد و

نه های خسته و ناتوان سنگر نشان صخره

در نورد و تاب و توان ورق دویساره می

بخشد.

بر خیز! قاتلان ستمگر و مزدوران

سازشگر را به رگبار مرگ مذهب بکش تا

جانیاید شهیدان خدا نرود.



ای گنج نامکشوف!

این قوم همه افتخارانش مدیون است. تو یوقی که ما را از گمشتنی

بدر آوردی، نام و نشان، افتخار و عزت و هویت بخشیدی. از برگشت





## فرزند فرزانه کشور ..... بقیه از صفحه (۲۲۲)

شخصیت سیاسی و نظامی مسعود عزیز چنان جهانیان را متعجب کرده بود که هر یک به نوبه خود به او لقب میدادند گفتگو با خبر نگاران در یک اطاق که به قول افغانها از پخته گن ساخته شده مصاحبه کننده را غرق در فکر میساخت و تعجب میکرد که عشق وطن و مردم اش مسعود را به خود غرق کرده فقط و فقط به مردم اش و به کشورش می اندیشد حتی شخصیت های سیاسی کشور ها وقتی محل ملاقات مسعود را مشاهده می کنند خود را در برابر مسعود کوچک احساس می کنند از دلیر مردی او، از غیرت و مقاومت او به حیرت میمانند. اطاق او که در یک فضای باز آنهم زیر یک درخت روی فرش های سخت که پخته چوبی وطنی در دست داشته چکوتنه با اخلاص، خوشسردی در حل مسائل و مشکلات مردم اش زمام امور را پیش میبرد چگونه میتوان این مرد اسطوره افغانی را فراموش کرد و چرا تا حال علت و عوامل ترور آن برای افغانها روشن نشد باور داشته باشید که ملت و مردم او راقواموش نخواهد کرد و حقیقت را نمیتوان از مردم کتمان کرد. همه مردم منتظر محاکمه عاملین این دسیسه هستند و گریته به خداوند قسم به خون آن شهید بزرگوار که هر قطره خون آن حماسه میآفریند و خواهد آفرید. قسم که مردم در پی مجازات عاملین این حادثه خواهند شناخت که آنگاه قادر به کنترل آن نخواهیم بود و دامنه آن خارج از مرز، مخصوصاً پاکستان را خواهد گرفت.

و بنو ای پیشوای مردم افغانستان تجدید پیمان مینمایم که گام به گام خط مشی ثراتعقیب نموده سینه به سینه متانت، شجاعت و مردانگی ترا به نسل های آینده انتقال خواهیم داد. روح شاد، خاطرات جاویدان باد، دشمنانت زار و زیون و دوستانت سر بلند باد.

وجودت دیوار خمود و رخوت فروریخت. گورستان بی تپش و تحرک، کانون حرکت و قیام شد. از قیامت قامت استبداد خمید صولت و هیبت کفر در هم شکست. رمز عصیانگری، استکبار ستیزی و استقلال طلبی را از تو آموخیم. یا تو خشکی هایمان نهایت آرامش شد یا تو دردهای ما بیرنگ گشت. یا تو آرمان ما مترگ شد. چشمه های شهامت دیوار مان جوشید. دریای شجاعت مان غروشد. تو شهامت را بر ایمان حیات و طراوت دیگر شدی.

ای راد مرد حماسه آفرین، تاریخ ساز ای که شهامت در تو معنی یافت و عزت از تو سرخرو گشت. برای ما یگوا پیمان پدر مرده، ساداران فرزندان از دست رفته، یوه زنان شوهر مرده ایکه وجود تو برایشان تسلی خاطر بود به کی دل خوش دارند. ما اگر از مانده دنیا نصیب و بهره ای نداشتیم، وجود ترا گنج شایانی برای خویش میداشتیم. چنانکه حاضر بودیم فرزندان ما را دسته، دسته بفرمانگاه بفرستیم ولی راضی به کم شدن تار مویت نبودیم. اما در دو دریغ از اینکه دست تقدیر پرزور تراز آن بود که ما تصورش را میکردیم.

ای اسوه کم نظیر دوران، اسطوره مقاومت، الگوی جهاد، مظهر ایمان! برای ما یگو غم هجران جگر سوزت را چگونه تحمل کنیم و بکدام دیده پیکر زخم خورده و تن پاره پاره ات را نظاره گر باشیم.

ای شهیدی که زخون تو کفن رنگین است

همه در سوگ تو ماتم زده و غمگین است

ای رفته بزرگ، برخیز و بین که این مردم در غم فراق تو چگونه سوگواری و عزاداری کنند. کوه و دره و دشت و هامون همه سیاه پوش. آه که غم هجرانت چقدر سنگین است و اندوه فراق تو چه حد عظیم. بارانها! شانه های ضعیف ما توان کشیدن این غم جانکاه و مصیبت عظیم را ندارد.

ای پاور درماندگان و حامی بیچارگان! ما را آن توانایی بخش که بتوانیم بار این مصیبت عظیم را بردوش کشیم، ای کردگار یگانه! ای که تقاضا کننده را از خود نمیرانی و هر آرزومندی را تا امید نمیگردانی. از تو میخواهیم قطرات خون مظهر مسعود عزیز، این مجاهد خشکی نا شناس عرصه های نبرد را که آبی در راه مبارزه بنا کفر و شرک نیست نکرد میل غروشانای ساز که هستی و بنیاد ستم دجال صفتان ابلیس سیرت را از بیخ و بن براندازد.

والسلام

غیر خانه - ۲۵ سبته ۱۳۸۰ مصادف به روز خاک سپاری نافله سالار جهاد.



# مهرگز نیست فاتح نامدار مسعود

بقلم: کریستوف دیانفلی ژورنالیست فرانسوی  
ترجمه: محراب الدین «مستان» - پاریس

یاد آوری لازم: نوشتار زیر در مجله معروف paris match بتاريخ ۲۸ may ۱۹۹۲ در رابطه با سقوط کابل منتشر گردیده بود.



«در سال قبل برایم گفته بودند من پیروز می شوم اما چگونه؟  
خطرات ماه جولای ۱۹۸۱. شب است و هوا گرم. یک روز تمام همراه  
با غرش پرواز های طیارات میگ ۲۱ سپری گردید. شب با سکوت  
خاصش فرارسید. گفته می شود که دشمن آمانگی به یک حمله وسیع  
را ندارد مگر بمبارانمان هنوز صورت نگرفته. شاید حمله امشب  
صورت بگیرد و یا فردا و یا چند روز بعد»

همراه با برخی ژورنالیست همسفرم در محلی یک باغ در قریه  
آستانه بازارک پنجشیر میخواستیم نان چاشت را صرف کنیم و در  
این حال منتظر ورود مسعود هستیم.

میزبان ما که صدیق نام دارد و مالک باغ نیز می باشد  
مسروق تهیه نان برای ماست و از بوی که به مشام می رسد حدس  
زدیم که موصوف برای ما چپس فرانسوی آماده می سازد.

برای اولین مطالبی از یک ناظر فرانسوی که لورانس لومیر نام  
دارد، در مورد مسعود شنیده بودیم موصوف را بعد از بازگشت اش  
از پنجشیر دیده بودیم.

هنوز هم بیاد دارم که ناظر لورانس می گفت در مسعود  
جذابیت غیر قابل باور وجود دارد و اضافه نموده من قوماندانان زیادی  
را دیده ام اما وی بی مانند است. باور می کنید که وی مصروف  
تنظیم و انسجام امور پنجشیر از لحاظ ملکی و نظامی است. دوسین  
گروپ ناظران ما فردا جانب پنجشیر حرکت می کند و فکر می کنم  
که شما می توانید با ایشان همراه شوید

و فتنه قلعه اسپ های ما چترال را ترک می کرد. باور نمی  
کردیم که سفر ما به افغانستان شکل مایمی را بگیرد و مسیر ما دارای





سر از فردای آفرین ما به مطالعه شخصیت مسعود شروع کردیم، وی تلاش دارد تا اهالی پنجشیر بجای خود باقی بمانند و دهاقین به زراعت و مالداري ادامه دهند تا مجاهدین راپناه داده و تغذیه نمایند.

در مدت کمتر از ۲ سال کمیته های متعددی را تشکیل داده تا به امور مردم رسیدگی نموده و حل مشکل نماید این کمیته ها عبارتند از: کمیته قضایا محاکم شرعی، شورای نمایندگان مردم، کمیته تعلیم و تربیه جهت سواد آموزی و تعلیم بچه جراتان و افغانی، کمیته مالی برای کنترل قیم و جمع آوری مالیات مردم، کمیته نظامی و کمیته اطلاعات که بعد ها رول غصه را در دوام و موفقیت کار های وی داشته است و اینهمه در حالیکه مسعود تحصیلات نظامی ندارد.

هرآنچه را که میدانیم از مطالعه کتب و مشاهدات خود در برابر دشمن آموخته ایم، جنگ در جنگ آموخته می شود، این بهترین مکتب است چون معذرت شاگرد ضعیف را می پذیرد، قبل از جنگ به مهندسی علاقه داشتم رشته ای که به انسان ارتباط دارد در آغاز سال ۱۹۸۱ مسعود بخوبی می فهمید که پیروزی کامل مجاهدین در هماهنگ ساختن نیروی مقاومت در سطح ملی و کل کشور نهفته است که سال ها بعد ناظرین سیاسی به این حقیقت پی بردند، سوال مهم اینست که افغانستان را چگونه هماهنگ و منظم ساخت؟

در حالیکه ملت افغان به معنی واحد تحت لفظی آن وجود ندارد؟ افغانستان منشکل از پارچه اراضی ها و دارای ملث های مختلف که هر کدام عنعنات و آسان جداگانه دارند می باشد و در حدود ۹۰٪ فیصد مردم آن از نعت سواد محروم هستند اقوام چون تاجیک، پشتون، ترکمن، هزاره، ازبک و قزغز... در آن سکونت دارند، پشتون ها، حدود ۲/۵ قرن درین کشور حاکمیت داشته و تعداد زیاد شاهان و تحصیل کرده ها را تشکیل میدهند.

در چنین حالت بحرانی چه کسی روابط بین المللی را بوجود آورده؟ ولی با آنهم مسعود به ایجاد چنین امر زحمت می کشد پلان عمومی و دقیق دارد که دنیا را متعجب و حیرت زده خواهد ساخت. بیاد دارم روزی که تمرینات مجاهدین را فلم برداری می کردم و شخص مسعود یک تعداد مجاهدین نو آموز را تعلیم میداد در مقابل چشمان من جوانان زیادی با سنین مختلف از اقشار و اقوام مختلف و ولایات مختلف در کنار معلم نظامی خود حلقه زده بودند، مسعود طریق استعمال سلاح را تدریس می کرد، در حالیکه گروپ دیگری مصروف حرکات چمناسطیک بودند و از زمین های زراعتی مانند میدان تعلیم استفاده می کردند.

برای بدست آوردن سلاح جز گرفتن غنیمت از دشمن چاره دیگری وجود نداشت، باید پالای پوسته های دور افتاده دشمن حمله کرد و غنیمت بدست آورد که البته این شکل اکسالات جبهه عاری از خطر نبوده و به تعداد شهدا می افزاید.

در آنزمان هیچ امید و نشانه برای پیروزی نهائی مجاهدین

آنقدر مشکلات باشد و کوتل هایی که بیش از پنج هزار متر ارتفاع دارد، در انتظار ما! اما بزودی دانستیم که واقعاً عبور از چنین راه های کار ساده و آسان نیست، ایام یکی پیرو دیگری می گذشت و همراهان می گفتند که فردا چنین خواهد شد و پس فردا چنان، بیاد دارم لورانی گفته بود که مسعود چهره عقاب مانند دارد و کسی مشابه به باب دیلن، هنرمند معروف انگلیسی است، فکر می کنم که چپس هایی که کاکا صدیق تهیه نموده بود سرد شده که صدای مردم از بیرون حویلی شنیده شد، لحظه بعد دروازه چوبی حویلی پاره گردید و چند تن از مجاهدین در حال گفتگو و صدای بلند و مجلس با لباس های نظامی در تجهیزات پر از شاجور های تکه شینکوف داخل گردیدند از چهره های شان که همه دارای ریش بودند چنین معلوم می گردید که خسته و مانده هستند، مانی چنتجو مسعود بودیم اما او تا حال داخل حویلی نشده بود در عقب دروازه ما یک شخص موی سفید گفتگو داشت، بعد از گفت و شنید مختصر در حالیکه یک دانه سیب را از دست موی سفید گرفته بود داخل حویلی گردید بعد از احوال پرسی در مقابل ما قرار گرفت و با مهربانی زیاد خواست که بالسان قرآنسوی با وی صحبت کنیم، لسانی را که چند سال قبل در لیسه استقلال کابل آموخته بود از ما پرسید: «به نظر شما ما چرا است؟ وطن شما هم کمونیست دارد؟...»!

قبل از آنکه ما از وی چیزی پرسیم یا کنجکاری و لبتختی که عادت همیشگی اش است ما را مورد سوال قرار داد و بالاخره گفت آماده است هرآنچه را خواسته باشیم پرسیم، پیش از آنکه از فعالیت های خویش برای ما چیزی بگوید از ما پرسید: «به نظر شما ما چرا می جنگیم؟»

فکر می کنم این سوال وی به مثابه امتحان و آزمائش برای ما بود نه یک سوال و کنجکاری عادی، بجواب وی گفتیم که «شما علیه شوروی می جنگیدید تا قوای متجاوز روسی را از خاک خود اخراج نمائید» سکوت مطلق حکمفرما شد و همه به تلفظ وادای کلمات مان با دقت گوش می نهادند بجواب خود چنین افزودیم: «شما برای دفاع از دین و عقیده تان می جنگید» دین را بخاطری ذکر کردم که مسعود قبل از همه دارای شخصیت دینی و مذهبی است.

از وی پرسیدیم همینکه پیروز شدید جامعه افغانستان را چگونه ترتیب و تنظیم و اداره خواهید کرد؟ به جواب ما گفت: «درست قسمی که مجاهدین خود را تنظیم کردیم.....» شورای نمایندگان ملت دایر خواهد شد و هرکس نظرش را ارائه نموده و مسئولیت خود را خواهد داشت البته با رعایت اکثریت جامعه.

آیا زنان حق رأی خواهند داشت؟ مسعود با لبخند چنین جواب داد: من مخالف آن نیستم مگر با دیگران دیده شود، همه در قهقهه شدند و این وقتی بود که ما نان شب را خوردیم و مسعود جهت احوال پرسی از یک مجاهد مجروح از نزد ما رفت،



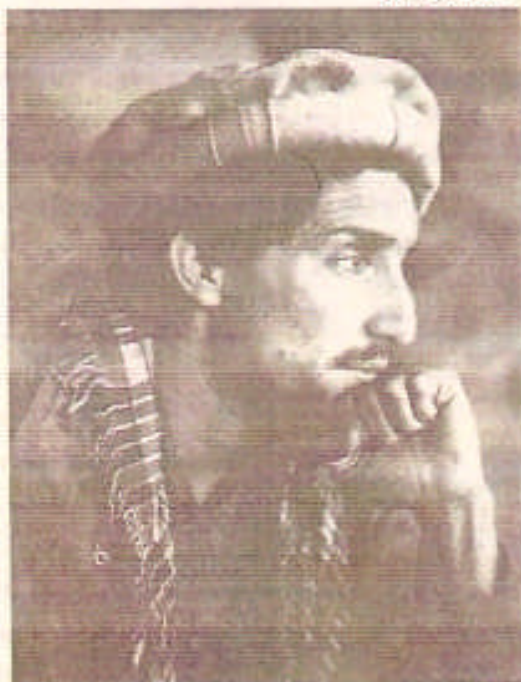


می کرد، وی روابط بسیار خوب با پاکستان دارد. آنها بالای وی سر مایه گذاری می‌کنند. در دفتر وی در پشاور تابلوی عکس امام خمینی دیده می‌شود که هیچ تردیدی در موقف بنیاد گرایی و افراطی بودنش باقی نمی‌ماند. حکمتیار تشنه قدرت است و به همین منظور حاضر به قتل انسانهاست که چندین مرتبه مرتکب آن شده است.

من یک ابلاغیه وی را دارم که در آن از فرماندهان های خود خواسته است که افراد برجسته جمعیت اسلامی و ژورنالیستان خارجی را از بین ببرند. یکش از دوستانم بنام هادی که چندین مرتبه عملیات نظامی افراد مسعود را قلم برداری کرده است توسط افراد حزب آقای حکمتیار به قتل رسید. در حالیکه وی در طول راه پنجشیر در منطقه کانتیوای نورستان مرکزی در ساحه نفوذ حزب اسلامی بخواب رفته بود با پارچه سنگ به کله اش کوفتند و بدین ترتیب او را از بین بردند. وجود اینهمه آمریکایی ها بیش از ۸۰٪ کمک های نقدی و نظامی خود را برای حزب اسلامی می دهند. شاید تحلیل مسئولین سیاسی، هذات چنین باشد که در مقابل کمونیسم و اتحاد شوروی از اسلام بنیاد گرا و افراطی پشتیبانی باید کرد اما تحلیل کوتاه مدت بوده و خطرناک تمام خواهد شد.

در قلمی بنام «یک دره در مقابل یک امپراطور» که موجودیت فرماندهان مسعود را به جهانیان نشان میدهد در ترتیبات قوای شوروی و رژیم کابل، پنجشیر مانند خمار و مسعود خطر بزرگ شمرده می‌شود.

چندین تهاجم بالای پنجشیر صورت می‌گیرد که در هر بار دشمن به تعداد افراد و سایط حربی خود می‌افزاید. قوای شوروی تا حدود قریه آستانه پنجشیر پیشروی می‌کند اما بدون کدام نتیجه!



وجود نداشت. و روس ها مسلسل دو حمله شدید بالای پنجشیر انجام دادند تا این مردم محروم و سر بلند را وادار به تسلیمی نمایند. فشار نظامی هر روز بیشتر می‌گردد. شبی مسعود برای دیدار مجاهدین قطعه اول متحرک جبهه مارا با خود به منطقه شتل برد. بزودی به وخامت اوضاع و چالش طلائع مجاهدین پی بردیم در تاریکی شب راه را پیش گرفته و کوتلی را عبور نمودیم و در قریه ویران شده شتل رسیدیم.

در آغاز صبح مسعود مجاهدین را که لباس های شان نا شسته و چرک بود و از چند روز بدینسو حمام نکرده بودند ملاقات نمود. از چشم های مجاهدین بخوبی معلوم بود که ایشان بی اندازه بی خواب و خسته بودند. در چهره ها تشویش پمباردهان محسوس بود و از حرکت و کنار قریه خطر جنگ دیده میشود. ساعت ها راند بر گرفت تا غیر توپ ها و انفجار غیر های توپ را در دامنه های کوه شتل نظربرداری کنم.

بالای سر ما هلیکوپتر های روس مانند زاغ های لاشخور حلقه زده به مجرد اندک ترین حرکت خورد ترین موجود در روی زمین چندین راکت غیر می‌کردند. در همان حالت ما هم خوف زده شده بودیم لحظه بعد مسعود پارچه پمپ را که سواد منقحر آن اغلباً از فاسفورس درست شده بود بدست گرفت و می‌خواست بهما نشان دهد اما دستش سوخت. تلفات مجاهدین در همان روز شامل سه تن شهید و چهار تن مجروح بود که در مقابل یک سنگر دشمن را اشغال و چند میل سلاح را به دست آوردند. قریب آن باید همچنان جنگ دوام می‌یافت و پوسته های دیگری مورد حمله قرار گیرد.

جنگ گوریلائی مانند تروریسم جنگ غریبه است مگر مسعود مخالف تروریسم است، مسعود به حیات مردم احترام میگذارد و می‌گوید حیات نعمت خداوندی است پس اوست که می‌تواند این نعمت را دوباره بگیرد نه انسانها. ماه اگست فرارسید و ما با جگر خونی و تأسف پنجشیری ها را ترک گفتیم هنوز جنگ شعله ور بود و پمباردهان ادامه داشت و آمیدی برای ختم جنگ وجود نداشت، طیارات ما فوق سرعت صوت شوروی نضا را در اختیار داشتند و هرجائی را که هروقت بخواهند هدف قرار می‌دادند و زره دار ها سربک های غیر این مملکت را تخریب کرده و در گشت و گذارند.

شهر های بزرگ چون هرات مزار و راه های ارتباطی بدست رژیم و قوای شوروی بود. مثل متحد فقط فیصله نامه صادر می‌کردند. در پنجشیر، ایالات متحده آمریکا شپ و تلاش داشت تا رقیب و حریف مسعود را جهت مقابله با روسها برگزیند که آقای حکمتیار رهبر افراطی حزب اسلامی است.

مسعود او را از زمان پوهنتون می‌شناسد، هردو بنابر اسلام مبارزه کرده اند تا اینکه سیر حوادث هردو را در بهار سال ۱۹۹۲ در کابل در مقابل همدیگر قرار میدهد.

در ۱۹۸۱ حکمتیار خود را به غربی ها پر اهمیت و مهم معرفی





افراد مسعود به کوه ها پناه برده و با استفاده از تاریکی شب و شناخت اراضی و پی بردن نقاط ضعف دشمن بالای شان حمله می برند، زره دار ها در پای کوه ها متوقف شده و افراد پیاده دشمن تحرک و ابتکار سوق دقیق ندارند.

در اواخر ماه May سال ۱۹۸۲ م قوای هوایی روس و رژیم کمونیست کابل دره پنجشیر را برای چندین روز متواتر هدف حملات شدید قرار دادند، مسعود قبلاً راپور حملات هوایی دشمن را بدست آورده بود مگر از حمله وسیع قوای دشمن اطلاعی نداشت، همان بود که بعد از بمباران شدید چند روزه قوای دشمن که شامل ۲۰۰ فروند هلیکوپتر و ۶۰ فروند جیت بالای پنجشیر حمله آوردند.

بقول احمد شاه مسعود تعداد افراد مهاجم روس و رژیم کابل درین حمله بین ۶۰-۱۵۰ هزار عسکر می رسید و مجموعاً ۱۵۰۰۰ عراده وسایط نظامی شامل تانک های غول پیکر درین عملیات اشتراک داشتند.

روس ها و رژیم سزودز کابلی در چهار حمله اول خود بدین نتیجه رسیده بودند که دیگر نمی شود با مردم مقاوم و سلحشور این دره به شکل ابتدائی جنگید بنام درین عملیات خود از قوای مجهز کار گرفته و عساکر خود را توسط هلیکوپتر های جنگی در مناطق دشتک، رخنه و آستانه پیاده نموده و فردای آن در قسمت علیای پنجشیر در قریه سفید چهر پائین شدند در روز اول حمله به تعداد ۵ هلیکوپتر توسط سلاح زیگمیک مجاهدین سقوط داده شد و در حدود صد سر باز روسی نیز در همین روز کشته شدند.

درین حمله ناگهانی یک سند مهم جبهه شامل اسامی افراد مجاهدین که در صف نولت کابل مصروف فعالیت بودند بدست افراد دشمن افتید و در نتیجه آن در حدود ۶۰۰ نفر از همکاران مجاهدین دستگیر و یا مجبور به فرار از کابل شدند.

قرار گفته مسعود در ماه اول این جنگ در حدود سه هزار عسکر روسی هلاک گردیده و مجموعاً ۱۴ هلیکوپتر ۳۰ فروند جیت و ۶۰ عراده تانک و دیگر وسایط نظامی تخریب گردید، مجاهدین ۴۰ شهید و از اهالی غیر نظامی ۳۰۰ نفر به شهادت رسیدند.

درین حمله روسها که بنام حمله پنجم روسها به پنجشیر معروف است بعداً دشمن تا منطقه رخنه عقب نشینی نموده و چند هفته بعد تجدید قوا نموده دوباره به سراسر دره عسکر کشی کردند و مجموعاً حمله پنجمی و ششمی روسها مدت ۹ ماه طول کشید، تنها در یک روز ۲۲۳ بمب در یک قریه کوچک بنام پارتند فروریختند که منجر به قتل یک نفر و زخمی شدن یک نفر دیگر گردید. قبل از حمله ششم وزارت دفاع رژیم کابل به احمد شاه مسعود ضرب الاجل تعیین نموده بود و از وی خواسته بود که با همه افرادش به رژیم کابل تسلیم گردد.

در حمله ششم مهم ترین دست آورد روسها اجرای یک عملیات غافلگیرانه از طرف شب در منطقه «شایه» بود که در نتیجه آن ۲۲ مجاهد بشمول قوماندان شان بنام شاه نظر قوماندان قطعه متحرک نمبر ۲ یکجا شهید شدند.

از وقایع دلچسپ این جنگ ۹ ماهه دستگیری بهرام الدین پیلوت بود که طیاره اش توسط مجاهدین سقوط داده شد و خودش اسیر گردید، این پیلوت از جمله دوستان صمیمی گلاب زوی وزیر داخله رژیم و برادر اصلی قوماندان هوایی رژیم بود، گلاب زوی بخاطر رهایی وی زیاد تلاش کرد مگر وی در نتیجه بمباران هوایی رژیم در یکی از قرارگاه های مجاهدین کشته شد.

در جریان این جنگ ۹ ماهه مردم در مغاره های کوه در سخت ترین شرایط زندگی می کردند مواد خوراکی برای خود از مناطق همجوار چون اندراب، سالنگ و نجراب می آوردند، هم مجاهدین و هم مردم منطقه در اثر جنگ های ۹ ماهه دچار مشکلات زیاد گردیده بودند، اکثر قرارگاه های مجاهدین فقط برای چند روز محدود مواد ارتزاقی داشتند و پس ضمناً قطع گردیدن راه های امکالاتی پنجشیر از جانب افراد حزب حکمت یار در اندراب، نجراب و کوهستان و عدم رسیدگی لازم به جبهه در امور مالی و تسلیحاتی از جانب مرکز رهبری جمعیت در پشاور فشار سنگینی را بالای مسئولین جبهه وارد آورد.

گفته می شود که مجاهدین یک غرضی ثان گندم را برای چند نفر تقسیم می کردند، در عین حال سورمای زمستان و جنگ ۹ ماهه در داخل دره عساکر دشمن را نیز خسته و در مانده ساخته بود.

بطور عمومی در طول ۹ ماه جنگ در پنجشیر شش هزار عسکر روسی و داخلی هلاک و یامجروح گردیدند ۴۵ فروند جیت و هلیکوپتر سرنگون گردید و بیش از ۷۰۰ عراده وسایط نظامی تخریب گردید، بالمقابل ۱۴۰۰ نفر از اهالی پنجشیر شهید شدند که ۱۸۰ تن آنها مجاهدین مسلح بودند و در حدود ۷۰۰۰ منزل مسکونی تخریب گردید.

درین جنگ ها مسعود همواره پیروز بدر آمده و لقب شیر پنجشیر کسب میکند چون روسها قبل از جنگ ۹ ماهه شان تبلیغات گسترده مبنی بر از بین بردن مجاهدین در پنجشیر براف انداخته بودند، لهذا روس ها پیشنهاد آتش بس را، یگانه راه مناسب دیدند که پس از یک سلسله رفت و آمد های نمایندگان روس به امریت جبهه، آتش بس پذیرفته شد.

در فروردی ۱۹۸۳ ماهه آتش بس میان هیأت دولتی بنام «انائولی» که حامل پیام اندروپوف نیز بود همراه یاتیکتن ترجمان تاجکی وزیر مقابل هیأت مجاهدین مرکب از احمد شاه مسعود و دو تن همکارانش بود که انعقاد یافت. اولاً مذاکرات طرفین طور شفاهی برای ۶ ماه آتش بس را پذیرفتند اما بعداً اسناد کتبی نیز در زمینه مبادله شد.

انعقاد آتش بس فرصت تلاشی را برای مسعود میداد که با استفاده از آن قوای خود را تجدید نیرو نموده و عده از گروپ های جنگی سیار مجاهدین را در بیرون از پنجشیر به حملات علیه دشمن می فرستد و خودش در حدود توحید سلوف مجاهدین در شمال گردیده و شورای نظر را با اشتراک ۳۰۰ قوماندان تخبه مجاهدین اساسی میگذارد که بعداً این شورا مشت محکم و قولادی ای بر علیه





روس ها و رژیم کابل وارد می آورد.

این عمل سیاسی توسط افرادی چون گلبدین حکمتیار خیانت شمرده می شود و حکمتیار تبلیقاتی سوء و گسترده را علیه مسعود



کار مؤلفین درین شبکه مخفی اعتماد کامل داشت و همواره برای ری از ترتیبات وسیع حملات دشمن خبر می دادند.

در اواسط ماه مارچ ۱۹۸۱ که هنوز مدت آتشبس یکساله

مجاهدین یا روسها ختم نشده بود که وی اطلاع حاصل می کند که روسها در حدود حمله وسیع و غافلگیرانه علیه جبهه پنجشیر می باشند. بناً وی تصمیم می گیرد همه اهالی پنجشیر بدون استثناء خارج شوند. صد هزار قایمیل در مدت چند روز پنجشیر را تخلیه نمودند بدون آنکه علت دقیق آنرا بدانند.

اگر اطلاعات واسطه در مورد حمله روسها غلط می بود، آیا صلاحیت و محبوبیت مسعود در میان همستگانش زیر سوال می رفت؟

در جواب این سوال مسعود می گفت: خدا با ما است. در عین زمان مسعود با تکنیک خاصی دشمن را اغفال کرده بود. به شوروی ها فهمانده بود که مجاهدین با آمادگی تمام در داخل پنجشیر

منتظر هستند.

شوروی ها جهت آزادگی قبیلی خود جهت دخول نیروهای

زرهی و تانک و سایر وسایط نظامی خویش چندین روز نتوانستند سر دره پنجشیر را طور مرتب شدیداً بمباران هواپی نمودند و هزاران بمب را در کوه و دره و فریه ها ریختند مگر هیچ قتلات جانی متوجه مجاهدین نگردید. چرن چندی قبل همینکه منطقه از وجود اهالی تخلیه گردید، به تعقیب آن مسعود با سرعت گروه های مختلف مجاهدین منطقه را دستور داد تا در مناطق همجوار مانند اندراب، خوست و فرنگ و بدخشان عقب نشینی نمایند. که تمام مجاهدین محدود را در ارتفاعات برف نشین دره جابجا نمود. تا باشد از تحرکات و حملات زمین و هوایی دشمن عندالموقع به حرکت درآمده و جبهه اطلاع بدهند.

در ۲۱ اپریل ۱۹۸۱ هجوم قوای زره دار همراه با افراد قوای دیسانت یکجا و هماهنگ صورت می گیرد تا مجاهدین را در دم بیندازند مگر حلقه محاصره دشمن خالی از مجاهدین بوده است در حدود چند روز محدود تمام دره پنجشیر به تصرف روسها می افتد حتی قلعه های بلند کوه ها هم به سنگر عساکر روسی تبدیل میشود. دشمن در همان اواخر ۵۰۰۰۰ نفر حمله می کند مجاهد را هم به چشم خود می بیند و از وجود مجاهدین در منطقه هیچ نشانه را پست آورده نمی توانست و حتی یک مرمی هم از طرف مجاهدین نیالای عساکر دشمن فیر نمی گردد و این در حالیکه روس ها بدین عقیده اند که با سرعت وارد منطقه گردیده نقاط حساس را در کنترل خود آورده و همه مجاهدین را در محاصره خود بیآورند و بعداً همه را از بین برده و یا هم اسیر نموده و مخازن و مهمات مجاهدین و مواد ارتزاقی شان را در سراسر دره منفجر نموده طعمه حریق سازند.

مجاهدین محاصره می که در منطقه بودند، چشم دیدهای خود

براه می تاباند مگر مسعود با آرامی صاف فعالیت خود را به شمال و شمالشرق کشور وسعت می دهد و با استفاده از تجارت خود در پنجشیر شروع می نماید. با به سطح چند ولایت تشکیل داده و بالاخره وسیله خوبی برای وحدت فرماندهان ولایات، اقوام و احزاب مختلف حتی بشمول حزب اسلامی فراهم می آورد.

در اپریل ۱۹۸۱ هفتمین حمله بالایی پنجشیر صورت می گیرد که شدید ترین حمله در جنگ های مجاهدین علیه کمونسٹ ها در افغانستان بوده است.

درین حمله با فرقه شوروی که تقریباً سی هزار عسکر با وسایط مجهز جنگی و ده هایلبروپتر ... اشتراک داشتند یک منبع خبری از دهلی به عجله و شتاب اعلان میدارد که مسعود کشته شده است و مجاهدین هم نابود شدند مگر واقعیت بر عکس است من با دوستم بر تراندگار به آنجا رفتم و از نزدیک دیدیم، در سال ۱۹۸۱ به منظر رسیدیم به پنجشیر از سه کوتل سبب المیور پنجهزار متری عبور کردیم اما چون روسها در راه سفر ایلی مان پورسته ها ساخته بودند در آن وقت از شش کوتل عبور نموده بودیم.

میدانیم که قسمت اعظم پنجشیر ویران گردیده اما نمی دانستیم که مسعود زنده باشد و یا خیر؟ اگر زنده باشد کجا خواهد بود؟ راه مان به عرض ۵۰ سانتی متر است که در طول آن به کاروان های سب، قاطر و مرکب های مانده و خسته بر می خوریم. یک تعداد از داخل سنگ لاجورد حمل کرده جانب پاکستان می آیند و تعداد دیگر سلاح و مهمات را گرفته به جنگ می رفتند.

در هول راه که یک شب آن به چای خانه پشاه پرده بودیم شخصی قسم مسعود را برای ما نمود که چگونه توانسته است اهالی پنجشیر را از مرگ نجات دهد او با استفاده از استعداد و شهرت خود شبکه اطلاعاتی منظم را در صف دشمن ایجاد نموده و در مورد





را تریعه مخایره به مرکز رهبری روزانه اطلاع می دادند.

گفته می شود که سه روز بعد از حمله قوای روسی در داخل دره برای فرمانده مسعود عملکرد عساکر روسی را توسط مخایره اطلاع دادند و گفتند که آنها قریه به قریه و کوه به کوه در تعقیب مجاهدین هستند مگر تا حال هیچ چیزی را بدست آورده نتوانسته اند. مسعود همینکه از جریان اطلاع حاصل کرد بلا درنگ هردو دست خود را محکم بست و گفت: «روسها جنگ را باخته اند بعداً در صدد آن شد که قطعات متحرک و شریتی را کم کم وارد منطقه نماید. باید علاوه کرد که در پنجشیر در حدود ۲۶ قرار گاه وجود داشت همینکه مجاهدین هر قرار گاه در مناطق خود ارتفاعات کوهستان ها چاپچای شدند به حملات سریع و خورده کننده در قسمت های مختلف دره می پرداختند و با سرعت در مخفی گاه های خود پناه می بردند.

قابل تذکر است چنانچه روسی ایکه فرمانده عمومی قوای روسی و مزارع این حمله در پنجشیر بود دست به خود کشی زد وی همینکه از ناکامی پلان حمله قوایش بالایی مجاهدین در پنجشیر خبر شد نامه مختصر برای خانم خود نوشت و علت انتحار خود را ناشی از ناکامی پلان خود در پنجشیر قلمداد نموده و بعداً به زندگی خود خاتمه داد. و قتیکه ما به پنجشیر رسیدیم چند ساعت قبل قوای شوروی آنها را ترک گفته بود. آنها در پیشروی و حمله خود با هیچ دشمن مقابل نشدند که این امر باعث غضب و قهرشان شده بود بناءً زمین های زراعتی و منازل مسکونی مردم را تخریب کرده و خرمن های مردم را حریق نمودند حتی مساجد را نیز ویران ساختند و به هر تخریب کاری در منطقه دست زدند.

ما مدت سه هفته را جهت یافتن مسعود کوه به کوه و دره به دره شتافتیم. قرار گاه های مجاهدین مراکز شان را در ارتفاعات کوه ها منتقل ساخته بودند. درین جریان با کاکا صدیق که در سفر اول میزبان ما بود رو برو شدیم. وی در جنگ های اخیر یک پسرش را که مجاهد فنی و کار آزموده بود از دست داده بود و همچنان در اثر حملات هوایی دشمن تمام دارائی وی که شامل حویلی و باغ اش بود از بین رفته بود. موصوف برای ما گفت که در آستانه هیچ چیز باقی نمانده اکثر منازل و باغ های مردم در اثر بمباران کاملاً تخریب شده است. حکایات وی برای ما غیر قابل باور بود از چهره اش غم می بارید اما بی جرئت نشده و همچنان پایدار بود. در عصر همان روز در عمق یک دره تنگ گرویی از مجاهدین دیده می شد که لباس های خوب و مجهز نظامی به تن داشتند. چهره های شان آشنا به نظر می خورد و در میان شان کاکا تاج الدین همراه همسر و همراز مسعود و چند تن دیگر که نام شان فراموش شده به طرف ما اشاره کردند تا نزد آنها برویم. یک پرده که بجای دروازه نصب شده بود بلند گردید که در عقب آن مسعود نشسته بود. در چهره اش به وضوح تشویش محسوس بود. بخود جرئت داده و از وی پرسیدیم: شما سه سال قبل به پیروزی تان مطمئن بودید آیا امروز هم همچنان اطمینان دارید؟ آیا شانس پیروزی تان کم نشده؟

ما به یاری خدایتعالی هفتمین حمله روس را به شکست مواجه کردیم. ما به پیروزی خود همچو سابق مطمئن بوده و متیقن

هستیم مگر ما در یک مرحله مشکل قرار داریم از آغاز سال ۱۹۸۴ روسها به شکل سر سام آوری به تعداد قوا و اسلحه خویش افزوده اند مگر در مقابل: تعداد قوا و اسلحه و سائر مواد جری می ما به سطح قبلی خود یعنی خیلی کم باقی مانده است.

مسعود در حالیکه در همین ارتباط با ما سخن می گفت یکی از یاورانش که در چایته خود تمام وسایل ضروریش کتابچه، قلم دوا و قطی شیر و غیره داشت برای ما چای تعارف کرد تمام شب را در صحبت با مسعود سپری کردیم. مسعود دستمال گردن خود را روی زمین انداخت و در جریان سخنان خود برای ما تشریح کرد که روسها تکنیک عجیبی را اختیار کرده اند کماندو های خود را در ارتفاعات پیاده می کنند و به جنگ می پردازند و ما بدون وقته شب هنگام بالای قوای شان حمله می کنیم و من برای شما می گویم که کماندو های شوروی مانند طفل هستند وی مثل همیش مسائل نظامی را با شوق و ذوق زیاد قصه کرد. از وی پرسیدیم که آیا درست است که یا لای شما سوء قصد های صورت گرفته است؟ گفت بلی درست است.

«روسها قبل از حمله گسترده شان در اپریل ۱۹۸۴ سه مرتبه خواستند که مرا بکشند مگر خوشبختانه قسمیکه شما می بینید هنوز موفق نشده اند»

«یک مرتبه اش چنین شد که نفر تروریست بمبجود رسیدن به نزد ما تفنگچه خود را برای ما داد و خود را تسلیم کرد وی مدت دو ماه در شوروی تربیه شده بود»

مسعود تفنگچه را از جیب کشید و گفت: «اینست تفنگچه اش قسمیکه شما می بینید دومیله است. در دومرتبه دیگر افراد مذکور در منطقه افشاء و دستگیر گردیدند»

در نیمه های شب از کار خود با ما قصه کرد و گفت چطور باید مجاهدین با هم متحد شوند چند روزی که یاری ما ندیدیم دیدیم که افراد زیادی از قوماندانان مجاهدین ولایات مختلف افغانستان نزد وی می آیند تا وحدت و هماهنگی به وجود بیاید.

مسعود با اطمینان زیاد برای ما گفت که در آینده نزدیک وحدت مجاهدین به میان خواهد آمد بخاطر احتیاط از مشکلات اش با گلبدین حکمتیار چیزی نگفت.

یکماه بعد از رفتن ما حمله دیگری بالایی پنجشیر صورت گرفت و تعدادی از مجاهدین را که ما در قلم گرفته بودیم در جنگ شهید شده اند. قلم جدید ما بنام «مجاهدین سرشار اند» در تلویزیون پخش شد.

افسانه مسعود فاتح مجموعه از خود شناسی ها و هویشاری هاست و یا به تعبیر مجاهدین مجموعه از الطاف خداوندی و شهادت مجاهدین است.

با تشکیل و تحکیم شورای نثار اولین اردوی مجاهدین تاسیس گردید که دارای کتک ها، قطعات و تولی ها می باشد از سال ۱۹۸۵ به بعد مسعود یک مرحله طولانی تدریجی تهاجم را در پیش گرفت که در نتیجه تعداد زیادی از مواضع و کارنیوین های مهم دشمن چون نهرین، کلنگان، فرخار، کران و منجان یکی بعد دیگری فتح شد که سهولت های زیادی را بار آورد.





مشکلاتی که از تاحیه قتل مواد اولیه برای اهالی و دانشندگان مظلوم کابل دست داده بود و مسئله راه را بر روی کاروانی های مواد اولیه بشود.

اما در عملیات در جلال آباد و خوست توسط جنرالان پاکستان ترتیب شده بود تا اینکه بتوانند قوماندان های مورد نظر خود را که معمولاً از قوم پشتون اند به قدرت برسانند.

مگر عدم پروگرام و بی نظمی و تیرین هماهنگی و انسجام لازم به حدی مشهود بود که آخر الامر جنگ به ناکامی انجامید و مطبوعات به سردی گزاشتند در حالیکه مسعود باغونسردی کار خود را در شمال پیش میبرد، هیچ خبر نگاری حاضر نمی شد تا متقبل زحمت شده به آن طرز - و به روش - با وی صحبت کند و بدین ترتیب دوری مسافه سبب مخالفت با منظم ترین جبهه گردیده بود.

در جولای ۱۹۹۰ همراه با همکارم فریدریک لبنان قلم جدیدی را آماده ساختیم که راجع به اثرات جنگ در افغانستان و در داخل شوروی بود، فریدریک بخش تهیه قلم را در شوروی بنوش می گیرد و من راهی شمال افغانستان گردیدم. بعد از چند روز سفر متراتر به تالقان رسیدیم، تالقان اولین شهر بزرگ بود که مجاهدین در آن حاکمیت داشتند اما برای ما سایه تعجب و حیرت بود زیرا مجاهدین او مغاره های کوه به مرکز شهر رسیده بودند مردم در شهر به فعالیت های - و به خود با همگون و اطمینان می پرداختند. پولیس امنیه - شهر را بدوش داشت. در یک سالون بزرگ مسعود با عده زیادی از فرماندهان مجاهدین دیده می شد، عجیب تر آن که شهر منگور توسط سه تنظیم مشترک اداره می گردید، کاری که در سایر جبهات جهادی افغانستان کمتر نظیر داشت چنین احساس میگردید که بعد از ۱۲ فبروی ۱۹۸۹ همه چیز برای مسعود بصورت عاجل تغییر کرده و شرایط فعالیت های مجاهدین نسبت به سال ۱۹۸۱ برعکس تغییر نموده و بهتر شده است.

مسعود موقف رهبر بزرگ را بخود گرفته اما احساس می شود که همکاری کم است. خروج قوای شوروی کار هایش را مشکل ساخته است حتی بکروز برای ما چنین گفت: «..... آنها نیروی باز می گردند و غرب یا احساسات مسلح جوانه خویش این عمل شانرا تشدید کرد اما غرب نمیداند که اردوی رژیم هنوز موجود است و مانند سابق جهت بقای خود هر روز ده ها افغان را مقتول می کنند»

در شام شهر تالقان همه از کمین گیری و مستحکم سید جمال فرمانده حزب کم می زنند که ۲۲ تن از همکاران مسعود را کجا بقتل رسانند.

سید جمال دستگیر شده و افرادش طبع سلاح می شوند، محکمه قضائی دایر خواهد شد مسعود در حالیکه بهترین همکاران خود را از دست داده بود بطاقت جلو گیری از عمل نظام جوانه چنین نظر میداد. مسئله باید به قضایا سپرده شود.

هر روز در حالیکه آماسکی عملیات نظامی بعدی را دارد نمایندگان شهر راهی پذیرد تا آنکه شوروی اداری تالقان تشکیل شد در واقع این آزادی بود که بعد ها تکرار خواهد شد خصوصاً در فتح

در سال ۱۹۸۷ بار دیگر به همکاری برتراندگال به آن دیار بر گشتیم کوهل های کمتری را می برد و دریم که مسعود را در شمال افغانستان خارج از پنجشیر در جوالی کندز نزدیک تاجکستان یافتیم و او آرام تر در یک پایگاه ستر و امن شده دیدیم، وی برای ما نقشه جالبی را که از چند یک پیلوت روسی گرفته بودند تشریح کرد. پلانیش تا حدی زیادی موفق و عملی شده بود و شوروی نظار مانند لکه روغن وسعت پیدا کرده بود، ما تمام وقت را مصروف قلم برداری بودیم و او از یک مجلس به مجلس دیگری می رفت و صحبت هایش ادامه داشت، و نام قلم جدید خود را «مسعود تصویر یک رهبر افغان» گذاشتیم، وی تا اینوقت به قدر کافی شناخته نشده بود.

یکانه نکته ای که مسعود شاید در پلان خود پیش بینی نکرده بود غرب هم گمان نمی برد، آن بود که روسها در ۱۹۸۹ افغانستان را ترک بگویند در همین راستا به شکل بسیار کم و نامیشی در رابطه، تبلیغات و پروپاگند زیاد توسط مطبوعات صورت می گرفت در حالیکه روسها به هیچ وجه از پشتیبانی نظامی و مالی خویش باز نمی تابان دست ننشیده بود و حتی راکت اسکاد ارسال می کردند، تعجب آور اینکه این خبر از طریق مطبوعات پخش و انعکاس نیافت. وقتی گورباچوف پاییزه سلاح نوبل را گرفت افغانها آنرا جایزه کثافت صلح نامیدند. صد ها نفر زیر غیر و بمباران کشته می شدند و این تحفه پروسترایکا به افغانستان بود.

اتفاق عامه در اروپا سکاد SCUD رادر جنگ خلیج شناختند، خنده آور است که عراق در طول جنگ خود علیه متحدین غربی تقریباً بطور موصوعی صد اسکاد پرتاب نموده بود در حالیکه در مدت دو سال مشاورین روسی به طور مخفی بیش از ۲۰۰۰ اسکاد فرو کرده اند.



در غرب مطبوعات از عدم موثریت مقاومت در ارتباط به جنگ خوست و جلال آباد به شکل وسیعی سخن می گفت درین جنگ ها مسعود از سهم گیری خود داری نمود علت آن هم شاید آن باشند که طراحان جنگ درین دو منطقه مسعود را از پلان کار خود و هم در مورد سهم گیری و یا عدم سهم گیری با وی هیچ رابطه نگرفته بودند. با آنها مسعود آرام ننشسته در حدود چندین هفته شاهراه سالنگ را بر روی کاروان ها و نظامی دشمن، مسدود نموده بود مگر بعداً بنابر





کابل

مگر در واقع چیزی دیگری را آروز داشت و آن همانا بدست آوردن قدرت مطلقه.

در جریان مبارزه مسعود اطمینان میدهد که اگر رژیم کابل و جنرالان کمونیست که فعلاً در قدرت اند آماده جنگ باشند حزب و جمعیت مشترکاً علیه شان قیام خواهند کرد مگر حالا آنها تسلیم اند و شخص تسلیم شده را بازور خلق سلاح نمون کدام اقتضای نخواهد بود.

در حدود نیم ساعت تماس مخابرویی ادامه می یابد مگر هیچ نتیجه بدست نمی آید در اخیر مسعود برای حکمتیار می گوید که اگر در ۲۵ اپریل قوای شما به کابل حمله کرد ما هم مجبور خواهیم بود که عکس العمل نشان بدهیم از مردم مظلوم کابل دفاع نمائیم.

بعداً مسعود توسط مخابره چریان توطئه کودتای حکمتیار را به رهبران در پشاور اطلاع میدهد و آنها در مورد عکس العمل شان مشوره می کنند. تمام رهبران جهادی متفقاً از مسعود پشتیبانی نموده و او را وظیفه میدهند تا با تمام قوت از کابل دفاع نموده و طرح کودتای حکمتیار را خنثی سازد..... بالاخره در ظرف دو روز اکثر نقاط شهر کابل از وجود افراد حکمتیار پاک سازی گردید.

قوای شکست خورده حکمتیار در اطراف شهر و تپه های دور بطرف جنوب و جنوب شرق کابل مستقر گردیده و چهار آسیاب را برای همیشه مرکز فرماندهی خود انتخاب نموده و تا حال از همین نقاط چندین بار حملات موشکی و سلاح های سنگین علیه مردم دولت موجود در کابل انجام داده و تا وقت ما معلومی مانند قوه مخالف و مجهز هر لحظه و هر روز شهر را تهدید می کنند.....

مسعود مرد صلح خواه بوده و خصومت گذشته دارد در مسئله سید جمال در تاجار در حالیکه بهترین همکاری را از دست داده بود با خوشسردی زیاد مسئله را به قضاء سپرد و دوسیه محاکمه وی تقریباً یکماه بطول انجامید. مسعود می گوید تاریخ مخالف کسان است که طرفدار خون ریزی بدون موجب هستند.

بالاخره مسعود فاتح کابل گردید که در آن شهر هزاران قامیل از جمله قامیل های مجاهدین زندگی می کنند مگر مشکلات زیادی تا هنوز وجود دارد. گلبندین حکمتیار با آنکه بسیار ضعیف شده مگر در تپه های اطراف مستقر بوده و سلاح فراوان دارد و از ریختن خون مردم باکی ندارد.

همچو افسانه نویسی که به اختتام داستان می رسد من با مسعود سفر طولانی و فوق العاده راشاهد یوم و منتظر آن روز هستم که مسعود بدور از اینهمه جنجال ها و مسئولیت های سنگین برآیم چیز های را که گفته نمی توانست بگوید. راه هنوز طولانی است و طبق گفته یک شاعر افغان که برایم گفت «وقت چون دریای آرام است و تقدیر همچو امواج آن می باشد که بطرف زندگی جریان داشته و از آن گل ها و درخت ها سبز می شوند و می رویند» ولی حالا در پنمشیر مردم اعمار مجدد خانه های شان را آغاز کرده اند.



مسعود را همیشه از چند مشخصات یارزش که عبارت از چهره «دبل» مانند، طرز فیصله قاطع مسایل یکی بعد دیگر، خوشسردی، خوش لباس و پکول چتراتی که معمولاً در یک طرف سر می گذارد می شناسم. سال های جنگ چهره اش راپخته ساخته اما هنوز هم نازای صلاحیت بارز و حوصله مندی کافیست. روزی یک نفر عالم دینی برای ما گفت که خواب دیده است خداوند چه وی را انتخاب کرده ست او «مردمخدا» بدون شک از اینهمه خطرات سالم بدر آمده است.

امروز بالاخره مسعود شهرت عام و خاص دارد به گسائیکه او را از نو می شناسند ضروریست تا قصه او گفته شود و گسائیکه منقی باف و بد بین هستند مثل که گفته بودند در کابل خونریزی بزرگ و حمام خون بر پا خواهد شد باید گفت که مسعود شهر هارا با پلان دقیق و منظم و بدون تلفات فتح کرده است و افراد دشمن را بدیده احترام می نگرند مگر با تأسف حین ورود بر کابل قضیه شکل دیگری گرفت.

ستون های زرهی تحت فرماندهی مسعود در چاریکار و اطراف آن در حدود ده روز متظر می ماند زیرا مسعود اهمیت موضوع و خطرناک بودن آینده را بخوبی پیش بینی کرده بود تقریباً همه روزه با رهبران تنظیم ها نویعه بی سیم در تماس بود و به آنها بوضاحت گفته بود که رژیم کابل توسط وزیر خارجه اش رسماً اعلان کرده است بدون قید و شرط به مجاهدین تسلیم شد و باید که زعمای محترم جهادی روی تشکیل حکومت موقت به توافق برسند و وارد کابل شوند.

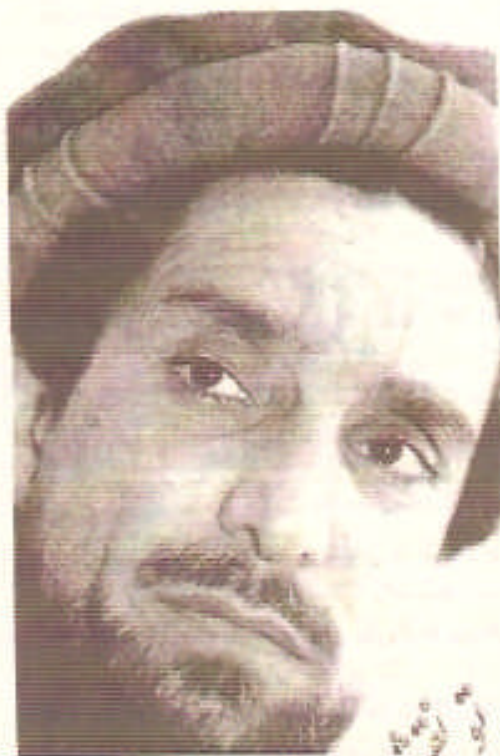
در مقابل حریف وی حکمتیار به تنهایی عمل می کند وی همیشه دانست مسعود در چاریکار رسیده است به سرعت راهی لوگر و اطراف کابل گردد تا اوضاع را از نزدیک کنترل کند گفته می شود که حکمتیار افراد کافی را بدون سلاح به همکاری جنرال رفیع و سایر جنرالان خلقی مخفیانه وارد کابل نموده و ظاهراً ابداً می کرد که اگر تا ۲۵ اپریل رژیم به مجاهدین تسلیم نشود عملیات نظامی وسیعی را بالای کابل روی دست خواهد گرفت.

مسعود از پلان حکمتیار کاملاً آگاه بود و تعدادی از افراد خود را در بعضی از نقاط مهم شهر کابل مانند میدان هوایی کابل قبلاً مستقر نموده بود و با دقت اوضاع را زیر نظر داشت.

مسعود چندین مرتبه نمایندگان خود را نزد حکمتیار فرستاد تا وی را مابین حمله نظامی بالای کابل سازد مگر در هر مرتبه پیشنهادات وی از طرف حکمتیار رد می گردید بالاخره با پا در میانی بعضی ها ارتباط مخابرویی مستقیم بین مسعود و حکمتیار برقرار گردید که در آن مسعود مخالفت می کرد که نباید مجاهدین باجنگ وارد شهر گردد زیرا رژیم عملاً و علناً اعلان کرده است که تسلیم است.

مسعود تاکید داشت که باید زعمای مجاهدین روی تشکیل یک دولت موقت به تقاضا برسند و بعداً وارد کابل گردند که در نتیجه انتقال قدرت بصورت مسالمت آمیز صورت گیرد مگر حکمتیار استدلال می کرد که تا هنوز عمالجنرال های کمونیست در قدرت اند،





«مسعود» تویی مثال نورتابان  
بر تارک آسمان ملک افغان  
آزادی مبین ز تو و عشق تو بود  
ای فخر تمام عاشقان و مردان

شعور من از آزادی و وطنم منافی نیست با وجود این است

است

سال ۱۳۷۷ هجری

شش صفحات شمال افغانستان

با یورش برحمله لشکر وحشی و چنگیز

مانند طالبان، تروریست های خونخوار اسامه دشمن

بشر، پنجابی های پاکستان و سایر فراریان خارجی تحت حمایت

مستقیم پاکستان سقوط نمود. عده از فرماندهان ولایات یا به سرک وطن

پرداختند و یا با نیرو های خود، در صف همکاری یا طالبان قرار گرفتند.

اینگ دیگر، مرگ و زندگی افغانستان، لحظه شماری میشد، همه این

را میگفتند، در چند روزی طالبان حاکم کل افغانستان میشوند، آری این

واقعیت انکار ناپذیر است، که جز یأس و حسرت، روزنه ای را که نور

امیدی از آن بر دل وطن خواهان بتاباند، دیده نمیشد.

اما سر زمین و دیار سلطان محمود غزنوی، ایو مسلم خراسانی،

میرویس لیکه، احمد شاه بابا، وزیر اکبر خان، نائب امین الله خان لوگری،

میربچه خان و... بی وارث نبود، چهل و هشت سال قبل بخاطر پادشاهی

از چنین روزی خداوند قادر و با حکمت در دامنه کوه های سر بلبلک

پنجشیر فرزندی بدینا آورده بود، که این فرزند نه تنها شیر دره های

پنجشیر شد، بلکه در پادشاهی از احکام برحق خدای خود و حفظ

نوامیس مردم خود، آزادی و استقلال کشور خود، شیر بی مانند گردید

که پیش از افغانستان و دنیای اسلام، دیگر ماندش را به آسانی نتواند پدمست

آورد.

این شیر مرد، این سنگر دار آزاده گی شهید احمد شاه مسعود بود

که هجوم لشکر های طالبان، پاکستانی ها، اسامه ها، مولی بر مقاومت،

ایستاده

گسی و جهادش

علیه این متجاوزین خنثی

وارد نکرد و گفت: جان میدهم و نه

جانان وطن را و آنگونه کرد، بیشتر از سه سال

تمام خواب شیرین بر چشمان عزیزش حرام شد، سنگ و

خشت یالقت سرش گزیدند و تان خشک عسوارک او، ندانست سنگر

فاریاب را برسد یا بخار را، به اندیشه شد غور را برسد یا به مدد بامیان

بشاید، نمی دانست به رزمندگان غرات چگونه پاری دهد و یا به

مشرقی خود را زود تر برساند و خود هم، آنچنان در حمایت از خاک

خویش در داخل وطن پای بر جای ماند که حتی در شرایط دشوار جنگ،

خانواده اش را، از پنجشیر دور نکرد این است مرد بودن، این است آزاد

بسر بودن و آزادی را به آزاده گان آموختند.

این مقاومت، شجاعت، ایمان، قیوت، درایت، مروت، تحمل، صبر

و از خود گلشنی احمد شاه مسعود عزیز بود که بهمه آنهاست که دلشنگی

بی به آزادی وطن داشتند جرئت دوباره بخشید تا در سنگر مبارزه با





طالبان، این وحشیان تاریخ قرار گیرند و همانند دوران جهاد با شوروی ها دست به دست هم بدهند و متیقن باشند طالبان نابود شدنی هستند.

این مقاومت سر سخته مردانه مرد سنگر جهاد و آزادی خواهی بر استخبارات پاکستان، اسامه جنایت کار، و طالبان خود فروخته غیر قابل تحمل شد. این متجاوزین دشمن بشردرک کردند که با موجودیت چنین یک شخصیت بزرگ مقاومت، آنها هرگز نمی توانستند به اهداف شوم خویش یعنی اشغال کل افغانستان نایل آیند. پس مزورانه، جبهه‌نانه و وحشیانه در پی شهادت این بزرگمرد حماسه ها برافزایند و تا مردانه چنین مرد خدا را، از ما گرفتند، این کور دلان خدا سائرس غافل از آن بودند که (مردان خدا خدا نباشند، لیکن ز خدا جدا نباشند)، بلی: خدای مهربان به این بنده صانع خود رسید و خون پاک و زلالین او را طوفانی نمود که به معنویات و اسرار آن هر تاریک دلی نمی تواند پی ببرد، این طوفان خدائی، اسامه را، ملا عمر کسور را، طالب را و حامی طالب را در عذاب خود در هم کشید و نابود شان کرد.

ای فرزند ملت افغانستان، احمد شاه مسعود قهرمان نه تنها نام نامی ترا بخاطر حماسه های جاودانه ات در سنگر جهاد بر حق علیه شوروی ها تاریخ وطن با خط زرین بر تارک خود حک خواهد کرد، بلکه بالاتر از آن مقاومت و شجاعت تو و تهائی ات در مقابل لشکر های بدتر از شوروی ها، یعنی طالبان، پاکستانی ها، اسامه بی هاو دیگر متجاوزین خسارچی را، این بار گوهر دانه های لشکر دل در صحنه خود درج و بیاد گار نگه میدارد، اگر امروز افغانستان آزادی خود را، استقبال میکند، و ملت از چنگال اسارت مستکاران عصر رهائی می یابد، بدون شک این آزادی وطن مروه فداکاری های نوست و بنام نامی تو نقش جاودانه پسته است.

ای شهید راه حق، ای عزیز خدا، ای عزیز ملت افغان، افتخار مسلمین، مسعود با سعادت در بهشت ابدیت ات راحت باش که وطنست دیگر آزاد، آزاد است و استقامت از دشمن مکار و پلید گرفته شد، و نام نامی ویرافتخار تو دیگر به فراموشی نخواهد رفت.

در کوچه و پسکوچه ها، ده و محله، شهر و شهرستان، ولسوالی و ولایت، قله های یاسیر، تپه های سائنگ، کوه پایه های شامخ البرز بلخ، در همه جای وطن نقش نام پرغرور احمد شاه مسعود، شهید وطن، شهید

ملت نوربخش دیده گان هر بیننده آزاده خواهد بود. روح بزرگ شاد و نام نامی نیکویت بر تارک جاودانگی تاریخ درخشته باد!

ای عزیز ترین عزیز ملت، ای نازدانه خدا، ای شهید راه حق، ای فدائی نام نامی «آزادی افغانستان» راحت باش، که راحت پر رهرو است، صد ها سرباز دست پرورده ات در قاریاب، بلخ، یامیان، پروان، هرات، باد طیس، غزنی، ننگرهار، غور، جوزجان، بغلان، سمنگان، قندهار، قراہ و... در پاسداری از آرمان و اهداف ولایت تاپای جان یا وفا داری قرار دارند و خواهند داشت: هموطن من! افغانستانی بیدار دل!

باید رهبریت را، فرمانده فداکار وطن را، دقیقاً بشناسی که این فرزانه فرزند وطن با این همه قدرت نظامی، شجاعت، و تسلط به امور کشور چگونه با عدالت زندگی کرد و چگونه مواضع، شکست و پی گیری بود، او در مدت ۲۳ سال فرمانروایی اش، در سنگر دفاع از میهن در کنار مردم فداکارش حیات پسر برد، او خود را متعلق به همه ملت افغانستان میدانست، او به حزبی، تنظیمی، شهری و گروهی وابسته نبود، او فرزند ملت افغانستان و مردانه مرد میهن بود، شهید احمد شاه مسعود این سپهسالار جبهه حق و عدالت چون بزرگمردان صدر اسلام طی طریق نمود، او بر علاوه ویژگی هایی که در ابعاد نظامی، سیاسی و اجتماعی، داشت، مردی با خدا، اهل دل، و عارف شب زنده داری نیز بود. در سیمایش و در چشمالش مری از اسرار الهی متجلی بود. آری اینچنین بود که در بدو کارزار مقاومت و پاسداری اش در برابر دشمنان پر قدرت خارجی و داخلی پا برجاماند و خدایش آتش دشمنان را خلیل وار برایش گلستان نمود.

شهید احمد شاه مسعود با افتخار برای دیگران زندگی کرد و با افتخار برای دیگران مرد، هر چند از اوصاف او هر چه رقم زنم، شمه ای از کارنامه های پر از حماسه های او را و با شمه ای از اوصاف و کمال انسانیت او را نمی توانم بیان نمایم و فقط، بادش را و خاطره اش را با این رباعی خود اینگونه گرامی میدارم:

در وصف تو چون توان بگفتن مسعود

با گوش چسان توان شنیدن مسعود

وصف تو و عشق تو ندارد پایان

این راز همان به که نهان مسعود





خستگی ناپذیر تو را می دیدم و پیگیری تو را نسبت به مسائل جهان، اخبار و سیاست‌های مختلف دنیا حتی می کردم. دوست داشت بدانی و برای همین همیشه در حال سؤال کردن بودی. از آنقدر از آفریقای جنوبی، زئیکاراگوئه، از چین و...

در این ۱۶ سال گذشته تلاش کردم تا بتوانم نظرات تو را به عنوان یک آزادپخواه، به جهان‌شناسانم، در این ۱۶ سال گذشته در یک کشاکش درونی پیچیده ای میان افغانستان و جهان غرب، میان افکار انسانی تو و دیگر مسائل دنیا خیره بودم.

در برابر خلایق که از مرگ وحشتناک تو برآم ایجاد شده، هر چند هنوز هم برایم ناباورانه است، لحظه به لحظه تصاویر گذشته و حال در برابر دیدگاتم مرور می شوند، همچون پیامبری به هر یک از اعمال خویش ایمان داشتی ولی خسته از تنهایی و این تنهایی را که غریبها و همسایگات پیش پای تو نهادند، تن به جنگی دادی که از آن یزاد بودی ولی همچنان به مبارزه خویش ادامه می دادی. یادت هست که در زمستان گذشته در یکی از روستاهای پنجشیر به من گفتی: این پسته‌ها را که می بینم پر است از کتاب، وقتی که جنگ به پایان برسد همه را یکی پس از دیگری خاکشان را خواهیم رویید و باولتر خاصن خواهیم خواند و وقت خویش را وقت تدریس در مدارس روستاهای کوچهای پنجشیر خواهیم کرد.

فرزند این روستاها هرگز مسرد را به عنوان یک آموزگار نخواهد شناخت ولی راه تو، آرمان تو و زندگی تو، آموزگار بشریت خواهد بود. دوست من، تو را از دست دادم، اما ما ساد تو سه راه صلح و آزادی انسانها ادامه خواهیم داد.



سال‌ها  
یکی پس از  
دیگری می گذشت  
۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۲،  
۲۰۰۰ و ۲۰۰۱، مساطرات  
نیز، همچنین روزها و هفته‌ها  
را که با هم و در کنار هم بودیم و  
همه برنامه‌های مشترکی که با هم  
داشتیم.

افغانستان در سال ۱۹۹۰ از تصرف روسها آزاد

شد سازمان ملل متحد ساموریتی برای یافتن راهی

برای رساندن آذوقه و گندم به مردم فقیر و بی بضاعت

منطق شمالی افغانستان به من محول گرد بدون شک هر دوی ما نسبت به کاری که می کردیم و به خاطر زخمیها و جنگ‌هایی که شاهدش بودیم و عمری از ما گذشته بود، با تجربه تر شده بودیم.

من از تو پرسیدم: اکنون که افغانستان از تصرف روس‌ها آزاد شده، برنامه ات چیست؟ و تو به من گفتی: در تدارک برگزاری انتخاباتی هستم که کشور در اختیار خود مردم باشد و سپس از تحصیلات خویش به عنوان مهندس راه و ساختمان در بازسازی کشور کوشش خواهم کرد و من نیز چون معماری خوانده بودم به تو گفتم در این راه با تو همراه خواهم بود. اما مخالفت لومی و فکری مردم افغانستان و همچنین منافع متضاد کشورهای پاکستان، ایران، عربستان سعودی و آمریکا مجبور کرد که تن به جنگ داخلی بدهی، هر چند که مبارزه و هدف تو آزادی مردم و کشور افغانستان بود ولی دیگران برای تصاحب قدرت می جنگیدند، تو شهر مهمی را در اختیار داشتی و فقط می خواستی عقاید و برنامه‌هایت را که حاشی از السایت بود اجرا کنی. هر منطقه‌ای که در تسخیر تو بود، فردی را برگزیدی تا آن منطقه را در جهت منافع مردم اداره کند. کسانی را که توانایی جنگ نداشتند، مسئولیت‌های اداری، مالی و ارتباطات را بر عهده شان گذاشتی و همه کسانی که تحصیل کرده بودند به آموزش کودکان از جمله دختران و پسران پرداختی.

پس از ۱۶ ماه اقامت من در افغانستان وقتی که می خواستیم از یکدیگر جدا شویم به تو گفتم، امیدوارم که به زودی یکدیگر را در کابل یا تهران ملاقات کنیم و تو پاسخ دادی، تهران را قبول نمی‌دهم اما تو را به کابل خواهیم برد و من گفتم: بر توئی که دای مشهد باش.

در سال ۱۹۹۲ هر دوی ما درون ثانگی به سمت کابل در حرکت بودیم. زمان بسیار کمی برای همکاری و همیاری - بره و من همچنان فعالیت



# وا حسرتاً!

## بیاد آن بزرگمرد بی‌منا

رحمت الله بیگانه



دقت و توجه به حرفهای گویندگان گوش میداد و در اخیر پاسخهای بدون مجامله و روشن خود را ابرایه میکرد.

او در تمام عرصه ها توجه خاص خود را داشت، از نشانه رفتن یک تفنگ، تا سطور مقاله در یک روزنامه.

من زمانی را بیاد دارم که آمرصاحب شهید در یکی از سرمقاله های هفته نامه پیام مجاهد که در آن تلویحاً اشاره به مذاکره بین مجاهدین و طالبان گردیده بود در آن روزها در شمالی جنگ شدید جریان داشت، در حالیکه هفت روز از نشر آن خبر گذشته بود، ما را به آن ملتفت ساخته و بدینگونه اشیاء ما را تصحیح کرد.

آمرصاحب شهید تبلیغات را در حد لازم و مناسب آن دوست داشت. در سال ۱۳۷۸ هنگامیکه شهر تالقان باز دیگر از اشغال طالبان آزاد گردید و مدتی بود که ادارات دولتی در شهر فعال گردیده بود، آمرصاحب در مورد تهیه گزارش تفصیلی راجع به وضع ادارات فعال در تالقان برایم گفت، به تمام مراکز دولتی رفته و در مجموع یک گزارش تهیه میکنی، اما متوجه باشی که در آن مبالغه نباشد، واقعیت را بنویسی.

آمرصاحب شهید یاری در جنگ های خونین شمالی در بهار سال ۱۳۷۹ گفت: جنگ شمالی خیلی مهم بود، اگر قرار باشد روزی او راق تاریخ مرور گردد و دیده شود که این ملت قهرمان در آن تاریخ چه کارهایی نموده اند، به یقین اخباری را که شما نشر نموده بودید، ناقص و ناکافی میدانستند. و خالقدر به ما امر نمود حتی همین امروز (۵شنبه) که روز چاپ اخبار پیام مجاهد بود به شمالی رفته و با قوماندانان مختلف مصاحبه نمائید، تا وسعت جنگ و شیوه هایی را که دشمن در این جنگ

مسعود عزیز، در همه جا حضور داشت.

هر چند از آشنایی با ثلوجه ام با سردار مقاومت، اسوه تقوا و طهارت، خالقدر آمرصاحب شهید، سالهای چندی میگذرد، ولی از اینکه علاقه زیاد داشتم که بدانم جنابشان چطور زندگی مینمایند، از دیدارهای خود با آمرصاحب یاد داشت هایی نموده ام که آن خاطرات شیرین، در زندگی ام قراموش نخواهد شد.

در آخرین روزهای زندگانی آمرصاحب در ماه منبله که صدت ۲۲ روز را در نزدیکترین اتاق بود و پاش آن عزیز اتراق نموده بودم، او را چنین دریافتم:

آمرصاحب شهید پیش از تحمل یک انسان عبادی کسار و عبادت میکرد؛ او کار رسمی خود را از ساعت ده صبح آغاز مینمود و بدون وقفه کار و ملاقات هایش تا ساعت دوازده و حتی یک و دوی شب دوام مینمود.

آن عزیز شب ها به عبادت خدای بی نیاز مشغول میگردد و نماز تهجد میخواند و بعداً به خواب میرفت، درست ساعت چهار برای ادای نماز صبح بر میخاست و بعد از نماز دقایقی را در مسجد به تسبیح و تهلیل میرداخت و بعداً یک پاره قرآن عظیم الشان را تلاوت مینمود، و سپس به خواب عمیق صبحگاهی فرو میرفت و من فکر میکنم، این خواب راحتترین و شیرین ترین خواب جناب آمرصاحب شهید بود.

جنابشان اکثراً حوالی ساعت نه صبح بیدار میگردد. موصوف اکثراً چهار الی پنج ساعت پیش خواب نداشت. آمرصاحب شهید همیشه به





بکار گرفته آمادگی مجاهدین - برای خشی سازی آن را نوشته و درج اوراق هفت نامه نمائید، همچنان جنابشان ناکید نموده قبل از اینکه آن خم را چاپ نمایند، من باید آن را بخوانم، که چنین شد و با خوانش دقیق آن خود تغییراتی در آن وارد کرد.

در اخیر تابستان سال ۱۳۷۹ هنگام تشریح وضعیت جنگ خوتین تالقان توسط تلفون گفت: پاکستانی ها اعراب و طالبان آخرین قدرت خود را در این جنگ به نمایش گذاشتند آمر صاحب در جواب سوالی که من در مورد ما حول جبهات از او پرسیدم گفت: سوال های حلقه‌ای را بدان، تنها کمی فرهنگی بدانی که در اینجا بسیار جنگ خوتین به وقوع پیوسته است و این موضوع را به دقت یا جزئیات و مشروح بنویسد.

ماتقدر آمر صاحب شهید گفت: این جنگ ۳۳ روز ادامه داشت و گفته می‌توانم که آنرا یکی از خطرناکترین جنگ های سال اخیر به حساب آورد.

آمر صاحب، عزیز گفت: هیچ مولتی در تالقان پیدا نمی‌شود که چهره هایی از واکت با سوراخی از برمی نداشته باشد. واقعاً همه خیلی مردانه دفاع نمودند.

آمر صاحب شهید در آخرین روزهای حیات خود یعنی در ماه سنبله سال ۱۳۸۰ جمعی از فرهنگیان را از ایران، تاجکستان و افغانستان در شهرک خواجه بهاءالدین خواست بود. ضمن اینکه با مشوره آنها برای انکشاف مراکز فرهنگی توجه خاص نمود، استقامت های جدیدی در عرصه کارهای فرهنگی را برای مسئولین پیشنهاد و همه از نظرات شان استقبال نمودند.

در این جلسه آقایان عبدالحفیظ منصور و مهندس نوربانی غسانی نیز حضور داشتند، در برابر این پرسش من که آیا احساس نمودید، آمر صاحب شهید آخرین دبدارهای خود را با ما و شما می‌باید عبدالحفیظ منصور گفت: از حرکات روزانه آمر صاحب من تلیری را در وجود جنابشان مشاهده نکردم، ولی روزیکه فرمان عملیات نظامی را در استقامت دست قلعه داد، و آنرا رهبری میکرد، من حالت روانی جنابشانرا دگرگون دیدم و در آن ساعات آمر صاحب حالت نورمال نداشت.

از آن صحنه های فراموش ناشدنی مکن های جالبی نیز به یادگار

۱۳۸۰ - ۱۳۸۱

همین سوگ را از آقای نوربانی غسانی در پنجشیر پرسیدم، وی گفت من در وجود آمر صاحب یکتسوع تغییر کلی را مشاهده کردم. عظمت و بزرگوار او نزد من دو چندان گردیده بود، او مانند یک رهبر دلسوز مثل همیشه به حرفهای من توجه نموده، ولی با تفاوت از گذشته اینبار مهربانی اش خیلی هازپاد گردیده بود من حس کردم که جنابشان در اوجی از کمالات انسانی فرار گرفته و من با یک رهبر معظم جهاد دارم مذاکره می‌نمایم.

اینبار کمتر برایم دستور داد و در خداحافظی بصورت غیر معمول دوبار با ما خداحافظی نمود.

آمر صاحب شهید در تاریخ ۱۳ سنبله سال ۱۳۸۰ در خواجه بهاءالدین حمراد یا دکتر صاحب مهدی بالای تهرات تهرانی که قرار بود جدیداً در تاجیکستان تدوین گردد، بحث همه جالبه داشت.

آمر صاحب در مورد نصاب تعلیمی که در مکاتب افغانستان تدریس میگردید بحث طولانی می نمود و ایرادات خود را اسلام، آن به تفصیل بیان کرد.

همچنان از یکدمت لیون گیتی که در مدارس دینی تدریس میگردید، یاد نمود.

آمر صاحب روزی در صحبتی با جمعی از فرهنگیان حاضر در مجلس گفت: طبعاً در سالیان تجارز روس بعد نظامیگری در تمام عرصه های کار ما محسوس بود و ما مجبور بودیم در اوقات مختلف بالای سایل نظامی حقیق فکر نماییم، به این منظور سایل فرهنگی از نظر ما دور ماند.

ولی حالا کوشش می کنم که در بخش های مختلف کار فرهنگی را متحرک نگاهداشته و به اینکار وسعت بیشتر بدهم.

اما حسرتا مسعود عزیز دیگر فرصت پرداختن به کارها را نیافت. خداوند (ج) آن فرزند مرد تدبیر و اندیشه را که پشتوانه علمی برای ملت بر یادرفته افغانستان بود از ما گرفت.

پنجشیر - میزان ۱۳۹۰

